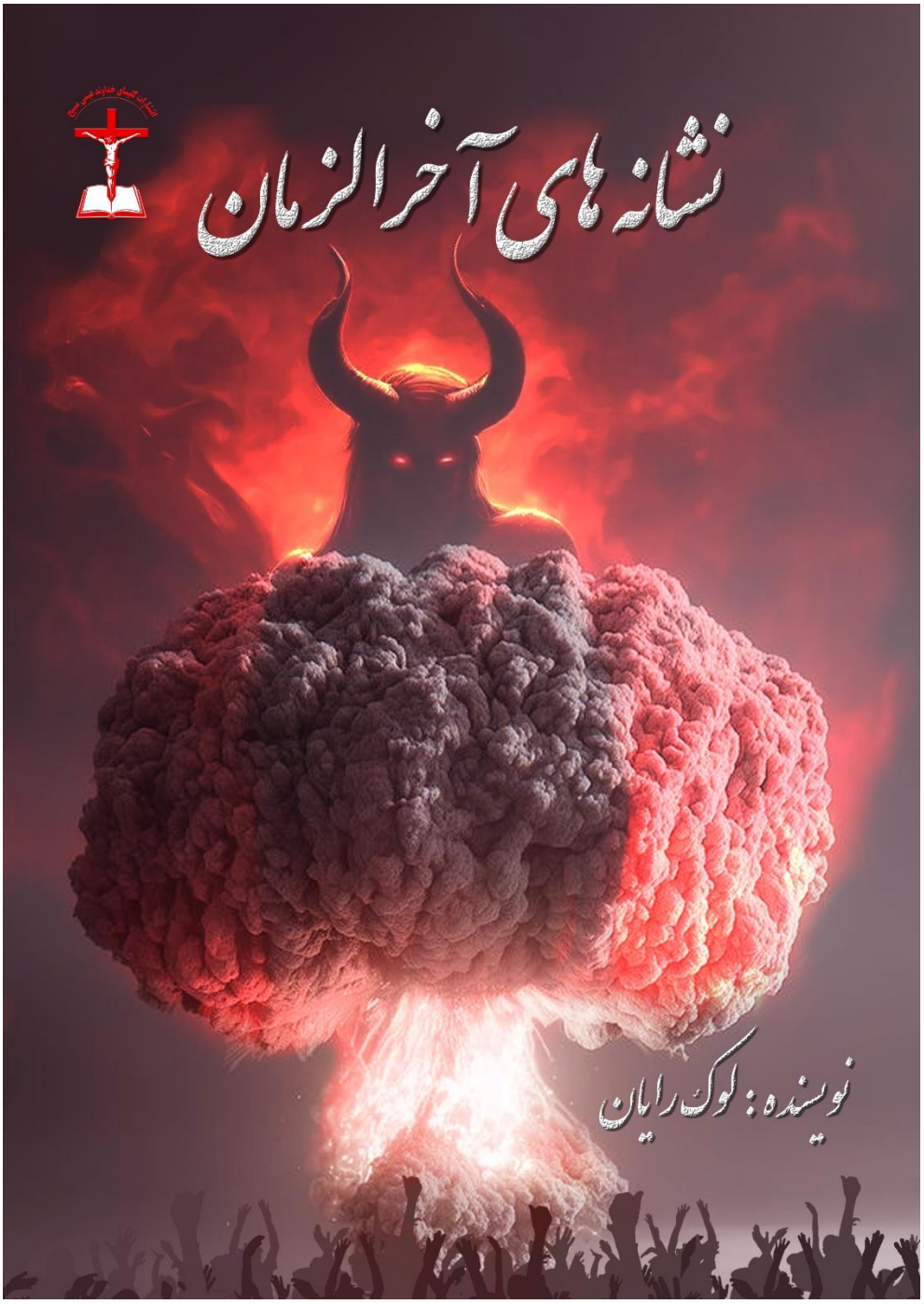

نشانه های آخرالزمان
نویسنده: لوک رایان

نـام کـتاب

نشانه های آخرالزمان

نویسنده : لـوك رایـان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح



انجمن تحقیقات کتاب مقدّسی رایـان

فهرست مطالب

پیش گفتار: ۱

پایان روز ششم از منظر تاریخ: ۳

علم رسولان از زمانهای آخر: ۱۳

نبوّتهایی از زمانهای آخر: ۱۸

بازگشت یهودیان به سرزمینشان: ۱۸

پاره شدن پادشاهی ایران: ۲۱

وضعیّت دنیا در زمان آخر: ۲۶

وضعیّت مردم در زمان آخر: ۴۵

کلام آخر: ۷۳

به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می‌آید.

*** به نام خداوند عیسی مسیح ***

پیش گفتار:

کتاب مقدّس در خصوص وضعیّت دنیا در زمانهای آخر نبوّتها و نشانه‌های بسیار مهمی ارائه می‌دهد. شاید خیلی از نشانه‌های آخرالزمانی را بتوان در طول تاریخِ چند صد سالهٔ مسیحیّت نیز دید که این امر را برای مردم هر عصری مشتبه کرده در زمانهای آخر قرار دارند! امّا این نشانه‌ها یا فقط در مقطعی خاص از تاریخ نِمود کرد و استمرار زمانی نداشته، و یا شامل حالِ اوضاع مردمی در منطقهٔ خاصی از جغرافیای زمین می‌شده و وضعیّتی سراسری نداشته. آن چه باید توجّه داشت این است که بسیاری از نبوّتها و پیشگوییهای آخرالزمانی به ما وضعیّتی پایدار و ممتد تا به انقضای روز ششم از خلقت را نشان می‌دهند، به گونه‌ای که سرتاسر زمین را در بر می‌گیرد و محدود به منطقه‌ای خاص از جغرافیای زمین نمی‌شود. و اگر هم برای منطقه‌ای خاص، نبوّتی دیده شود باید لااقل به صراحت به وقوع آن در زمانهای آخر اشاره شده باشد تا در زمان وقوع، بر همگان معلوم شود که در زمانهای آخر قرار دارند.

لذا برای درک درست از روزهای پایانی روز ششم و رسیدن به زمانهای آخر باید سه نشانهٔ بسیار مهم در هر نبوّت را جستجو نمود و با دقّت مد نظر قرار داد:

۱- نبوّت باید صراحتاً به زمانهای آخر اشاره کرده باشد.
۲- شامل حال تمام مردم دنیا شود و وضعیّتی پایدار و مستمر تا به انتهای زمان داشته باشد و فقط محدود به مردم منطقهٔ خاصی از جغرافیای زمین نشود.
۳- اگر نبوّتی به منطقهٔ خاصی از زمین اشاره می‌کند، حتماً می‌بایست به وقوع آن در زمانهای آخر نیز اشاره شده باشد.

بسیاری در طول تاریخ کلیسا با ارائهٔ فرضیّات و ادلّه‌های گوناگون، تاریخی مشخّص را برای زمان آخر و پایان دنیا قائل شده‌اند، امّا وقتی آن تاریخها فرا رسید، هیچ اتّفاقی رخ نداد و تمام فرضیّات آنان باطل گردید.

نویسنده که غلام خداوند عیسی مسیح و در زنجیرهای او است، حسب فرمایش آقای خود می‌داند که به هیچ وجه نمی‌توان تاریخ دقیقی برای پایان دنیا در روز ششم قائل شد از آن جایی که خود خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «[۳۶]امّا از آن روز و ساعت هیچ کس اطّلاع ندارد، حَتّی ملائکه آسمان جز پدر من و بس» (متّی ۲۴ : ۳۶). لذا اعلام تاریخی دقیق از آن زمان ناممکن است امّا همان گونه که خداوند می‌فرماید و نشانه‌هایی را هم که از آن روزها اعلام می‌کند، و نیز بررسی برخی از نبوّتهای مکتوب در کتاب مقدّس که اساساً برای فهماندن پایان دنیا داده شده است، می‌توانند تا حدودی ما را به نزدیک شدن آن زمان راهنمایی کند.

در کتاب مقدّس آیات و روایات بسیاری در خصوص وضعیّت دنیا در آخرالزمان مکتوب گردیده امّا بیشتر آنها نمی‌توانند بیانگر یک حدود زمانی مشخّص باشند و تقریباً اشاراتی به اوضاع و احوال مردم در زمانهای آخر دارند.

در این کتاب قصد داریم با بررسی و تحلیلی تاریخی و توجّهٔ ویژه به برخی از نشانه‌ها و نبوّتهای مهم در کتاب مقدّس که می‌توانند به ما کمک کنند، دریابیم در چه مقطعی از تاریخ قرار داریم و حدود زمانی روزهای پایانی کی می‌تواند باشد. هدف از این بررسی برای آن است که قوم خداوند و کلیسای او را که در آن زمان قرار خواهند گرفت آماده کنیم. نه به جهت یک دانش کتاب مقدّسی! بلکه به جهت توبه و بازگشت به اصالت ایمان مسیحی و اطاعت مطلق از کلام خدا و قرار گرفتن در کلیسای حقیقی خداوند برای برگزیدگی و ملاقات با مسیح در آسمان؛ آمین.

پایان روز ششم از منظر تاریخ:

بر اساس تاریخ عبری که ملاک آن از زمان خلقت آدم می‌باشد و در تورات و کتب مقدّس تاریخهای بسیار دقیقی از طول عمر شخصیّتها و زنجیرهٔ نسل آدم تا به زمان مسیح، و وقایع مهم هر عصر مکتوب گردیده؛ و همچنین تاریخ دقیقی که پس از میلاد مسیح و حسب تقویم نگاریهای معتبر دنیا وجود دارد، در زمان نگارش این کتاب در سال ۵۷۸۶ عبری از زمان خلقت آدم قرار داریم. این سال را به یاد داشته باشید تا یک بررسی کتاب مقدّسی از زمان روز ششم از خلقت داشته باشیم و مجدّد به این تاریخ برگردیم.

کتاب پیدایش، اوّلین کتاب از پنجگانهٔ تورات و اوّلین کتاب از مجموعهٔ کتاب مقدّس که از پیدایش جهان هستی شروع به روایت می‌کند و نویسندهٔ آن موسی بود که به فرمان خدا آن را به رشتهٔ تحریر درآورده، اطّلاعات بسیار مفیدی ارائه می‌دهد که در یابیم اساساً طول عمر روز ششم از خلقت چه قدر می‌باشد تا مردم هر عصری بتوانند بفهمند در چه برهه‌ای از این روز ششم قرار دارند.

در ابتدای کتاب پیدایش مکتوب است که: «[۱]در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.[۲]و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.[۳] و خدا گفت: روشنایی بشود. و روشنایی شد.[۴]و خدا روشنایی را دید که نیکو است و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت.[۵]و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اوّل» (پیدایش ۱ : ۱ - ۵).

خدا در روز اوّل از شروع خلقت، بنیاد آسمان و زمین را نهاد، بنیاد جهان هستی در ابتدا به صورت توده‌های بخارِ آب بود که کتاب مقدّس از آن با نام آبها یاد کرده است. داوود نبی در یکی از سرودهای خود آشکار می‌کند که منظور از این آبها، همان تودهٔ بخار خارج شده از دهان خدا است که شکل دهندهٔ آغازین جهان هستی بود: «[۶]به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نَفْخِهٔ دهان او» (مزامیر ۳۳ : ۶).

پس از شکل‌گیری هستهٔ اوّلیّهٔ خلقت خدا نور را آفرید. سپس روز دوّم از خلقت آغاز می‌شود و در کل، خلقتِ خدا تا شش روز کامل ادامه می‌یابد و در هر روز خدا خلقتهای خود را در جهان هستی گسترش می‌دهد و به پیش می‌برد تا این که در روز ششم از خلقت، ابتدا جانوران روی زمین و حشرات را می‌آفریند و در پایان آدم را خلق می‌نماید، یعنی آدم آخرین خلقت خدا می‌باشد. پس از آن خدا وارد روز هفتم می‌شود و در آن روز دیگر خلقتی نمی‌نماید، یعنی کار آفرینش در روز ششم به انتها می‌رسد و دیگر هیچ مخلوقی پس از آدم آفریده نمی‌شود.

یک نکته مهم را نیز به یاد داشته باشید که کتاب مقدّس می‌گوید، خدا به تنهایی وارد روز هفتم شد و هنوز هیچ انسانی به روز هفتم وارد نشده است و هنوز همهٔ انسانها در همین روز ششم گیر کرده‌اند. از سویی دیگر با توجّه به این که خورشید و ستارگان در روز چهارم از خلقت آفریده شده‌اند و در سه روز اوّل خلقت وجود نداشتند، باید نتیجه گرفت که منظور از روز، بر مبنای گردش زمین به دور خورشید و گذر ماه‌ها و سالها نباید باشد، و به نوعی باید از یک مفهوم دیگر مانند دورهٔ کاری خدا حکایت کند. امّا این دوره چگونه محاسبه می‌گردد؟

با در نظر گرفتن این نکات یک سؤال مطرح می‌شود! آیا مدّت زمان هر دوره با دیگر دوره‌ها فرق دارد؟ اگر دو شهادت مکتوب در کتاب مقدّس نبود، شاید باید نتیجه گرفته می‌شد که هر روز از خلقت خدا با دیگری فرق دارد. امّا در کتب عهد عتیق، در مزمور شمارهٔ ۹۰ مکتوب است که: «[۴]زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب» (مزامیر ۹۰ : ۴). و در عهد جدید نیز پطرس رسول که از شاگردان مستقیم خداوند عیسی مسیح و به جهت خدمت رسولی که داشته در زمرهٔ وکلای اسرار خداوند محسوب می‌شود در جمله‌ای که آن را یکی از اسرار خداوند می‌داند، می‌فرماید: «[۸]لیکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است، و هزار سال چون یک روز» (دوّم پطرس ۳ : ۸).

لذا با این دو شهادت مکتوب در کتاب مقدّس باید چنین نتیجه گرفت، هر روز از خلقت خدا باید دقیقاً معادل هزار سال زمینی باشد؛ چرا معادل سالهای زمینی؟ زیرا تمام مطالب کتاب مقدّس برای انسانهای روی زمین آورده شده و ربطی به اسرار آسمان و نتیجتاً معیارهای سنجش زمان در آسمان ندارد.

اگر پرسیده شود خورشید که در روز چهارم خلق شده و هنوز معیارهای لازم برای سنجش زمینی نبوده، پس چگونه این محاسبه می‌تواند صحیح باشد؟ باید چنین اذعان داشت.

اوّلاً نویسندهٔ این حقایق موسی بوده که در روز ششم مانند همهٔ انسانها به دنیا آمده و در زمان او تمام سنجشها از گردش ماه و زمین به دور خورشید بوده، و همچنین این که کتاب مقدّس نیز در روز ششم با پیدایش آدم شروع به مکتوب گردیدن شده، لذا او این مدّت زمان را بر اساس معیار زمینی بیان نموده.

دوّماً این که این معیار مغایر با سنجش خدا و حسب دو شهادت مکتوب در کتاب مقدّس نیست، زیرا خدا که خارج از مقیاس گردش ماه و زمین به دور خورشید است و از بیرون به همه چیز نگاه می‌کند، با وجودی که زمانها در نزد او به گونه‌ای دیگر محاسبه می‌شود، ولی وقتی همهٔ روزهای خلقت را یک روز مساوی اعلام می‌کند و در روز ششم از خلقت از زبان انبیای خود اعلام می‌دارد که در نزد او هر یک روز معادل هزار سال زمینی می‌باشد، پس هر روز از خلقت خدا را باید مساوی با همان هزار سال زمینی دانست.

حال طرح این موضوع چه ربطی به این کتاب دارد؟ این فقط به عنوان یک مقدّمه برای ورود به محاسبات دیگر جهت دریافتن زمانی که در آن قرار داریم می‌باشد، که باید به ادامه مطالب توجّه کنید.

وقتی به روز ششم از خلقت نگاه می‌کنیم می‌بینیم که مدّت زمان این روز تا به اکنون با احتساب خلقت آدم و نوع بشر به حدود شش هزار سال رسیده، و اگر بخواهیم از

زمان آغاز روز ششم محاسبه کنیم باید گفت حدود هفت هزار سال می‌شود! که این زمان با سایر روزهای خلقت خدا مطلقاً هماهنگی ندارد! چرا؟

جواب این را کتاب پیدایش به ما می‌دهد. امّا پیش از نگاه کردن به پیدایش لازم است یک نکته را مد نظر قرار دهید که خدا بارها گفته، او قدّوس است: «[۱۵]من خداوند قدّوس شما هستم. آفریننده اسرائیل و پادشاه شما» (اشعیا ۴۳ : ۱۵). همچنین او در خصوص قدّوسیّت خود این هشدار را می‌دهد که به هیچ وجه گناه را تحمّل نمی‌کند و گناه در مقیاس و مهیارهای او جایی ندارد: «[۱۳]هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غرّه ماه و سَبَّت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدّس نمی‌توانم تحمّل نمایم» (اشعیا ۱ : ۱۳). خدا از گناه نفرت دارد و از خود دور می‌سازد و به آن نگاه هم نمی‌کند. به عبارتی اصلاً در سنجش و نگاه او جایی ندارد: «[۱۵]هنگامی که دستهای خود را دراز می‌کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است» (اشعیا ۱ : ۱۵).

آیا متوجّه هستید؟ در ذهن قدّوس خدا فقط قداست محاسبه می‌گردد. اگر تا به این جا متوجّه شدید به ادامه مطالب خوب دقّت کنید!

در هر روز از خلقت خدا وقتی کار او به پایان می‌رسید، در انتهای آن روز ابتدا به خلقتش می‌نگریست که چه قدر نیکو بوده، یعنی در پاکی تمام همه چیز مقدّس و کامل و در جای درست خود قرار داشته است. کتاب پیدایش نیز به این مهم شهادت می‌دهد: «... و خدا دید که نیکو است.» حتّی در پایان روز ششم، پس از خلقت آدم و حوّا نیز، وقتی به همه چیز نگاه نمود، دید که همه چیز نیکو بود: «[۳۱]و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم» (پیدایش ۱ : ۳۱). یعنی پس از خلقت آدم و حوّا هنوز همه چیز در آسمان نیکو و بدون عیب و مقدّس بود، یعنی هیچ گناه و خطایی در آسمان و زمین صورت نگرفته بود و هنوز شیطان مقرّب خدا بوده است.

این چه لحظه‌ای از روز ششم بود؟ پایانی‌ترین لحظات روز ششم؛ دقیقاً قبل از گناه آدم و حوّا؛ اگر اندکی دیگر شیطان و آدم تحمّل می‌کردند و گناه نمی‌نمودند می‌بایست با خدا وارد روز هفتم که روز آرامی بوده می‌شدند. امّا آنها قبل از کامل شدن تمام امورِ روز ششم گناه ورزیدند؛ و چه شد؟

شیطان جایگاهش را به خاطر بی‌انصافی از دست داد و آدم نیز با گناهی که نمود زمین خدا را ملوّث و از حضور خدا ملعون شد: «[۱۷]و به آدم گفت: چون که سخن زوجه‌ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایّام عمرت از آن با رنج خواهی خورد» (پیدایش ۳ : ۱۷).

دقیقاً از آن لحظه، گذر زمان در روز ششم، قبل از رسیدن به پایان هزار سال خود متوقّف گردید. از آن لحظه تا به امروز زمان در نظر خدا متوقّف شده زیرا پس از آن گناه اوّلیّه زمین تماماً در گناه فرو رفت، خدا زمان گناه را در تقویم خود لحاظ نمی‌کند؛ گناه در سنجش و معیار خدا قرار ندارد؛ او شش روز یعنی شش هزار سال مقدّس برای خلقت قائل است و روز هفتمش نیز مقدّس است فقط در روز هفتم او دست از خلقت کشید و آرامی یافت؛ روز ششم، روزی بود که شیطان در آسمان گناه ورزید و وقتی به زمین افتاد آدم را نیز به گناه کشاند، لذا روز ششم کلاً برای زمین که بخشی از آسمان است متوقّف گردید.

آیا می‌دانید؟ شیطان در فاصلهٔ زمانی بین خلقت آدم و گناه او خطا ورزید و از جایگاهش سقوط نمود. تمام فجایع در آخرین لحظات روز ششم اتّفاق افتاد. چه قدر دیگر مانده بود تا روز ششم تمام شود، نمی‌دانیم، کتاب مقدّس در این خصوص اطّلاعاتی نمی‌دهد، چون در آن زمان فقط یک آدم اوّلیّه بود که او نیز هیچ دانشی نداشت، برای همین نمی‌شود تاریخ دقیقی از انتهای زمان برای روز ششم قائل شد و این آگاهی فقط در نزد خدا است و بس.

حال با توجّه به زمان خلقت آدم تا پیش از این که گناه کند، و نیز این که نمی‌دانیم چند سال از خلقت آدم گذشته بود که گناه نمود و جهان وارد یک ایست زمانی در نظر خدا گردید، فقط حسب تقویم عبری که مبنای آن از زمان خلقت آدم محاسبه می گردد تا به امروز ۵۷۸۶ سال از آن می‌گذرد.

کمی دیگر تحمّل کنید. حال ما از دو منظر، یک تاریخ شش هزار ساله داریم تا قبل از آغاز روز هفتم خدا که روز آرامی و مقدّس است. اوّلی، پایان روز ششم از خلقت که باید در قداست این مدّت زمان به اتمام رسد و کامل شود؛ و دوّم پایان شش هزار سالِ نسل آدم که می‌بایست به اتمام برسد تا آغاز هزارهٔ هفتم یا همان سلطنت هزار سالهٔ مسیح با روز هفتم از خلقت در یک زمان تلاقی کند. بر اساس روایات و آموزه‌های عهد جدید، سلطنت هزار ساله که پس از پایان شش هزار سال نسل آدم شروع می‌شود، می‌بایست همان روزِ هفتم از خلقت خدا باشد که خدا وارد آن شده. لذا با قبول این حقیقت می‌بایست پایان این شش هزار سال نسل آدم با پایان روز ششم از خلقت در یک مقطع زمانی به هم برخورد نمایند تا همه چیز در کمال به انقضای روز ششم برسد.

در خصوص پایان شش هزار سال نسل آدم حدوداً می‌دانیم چه قدر از آن مانده، البتّه باز نه زمان دقیق! امّا در خصوص پایان روز ششم از خلقت به علّت عدم اطّلاعات کافی فقط می‌دانیم آدم در آخرین لحظات روز ششم گناه نموده ولی اطّلاعی نداریم چه قدر تا پایان مانده بود.

حال یک پرسش دیگر در این جا مطرح می‌شود! می‌دانیم که پایان شش هزار ساله نسل آدم بدون در نظر گرفتن قداست باید فقط طی شود؛ امّا کامل شدن روز ششم در قداست چگونه به کمال خواهد رسید؟

آن چه اکنون گفته خواهد شد تنها استنباط شخصی این غلام مسیح است، کتاب مقدّس چنین آشکارسازی ارائه نمی‌دهد، و تنها برداشتی حسب طُرُق خداوند است. "این

خلاء زمانی می‌بایست از وقتهایی پر شود که در سرتاسر زمین دیگر قدرت و استیلا و شرارتی چه از سوی انسان و چه از سوی شیطان و لشکریانش نباشد. همه چیز مانند پیش از گناه آدم در پاکی باشد."

این گونه وضعیّت فقط دو بار در طول تاریخ بشری اتّفاق خواهد افتاد. بار اوّل در هنگام طوفان نوح بود و مرتبهٔ دیگر در انتهای روز ششم است که تمام ربع مسکون هلاک خواهند شد.

به هنگام طوفان نوح قدرت شیطان و تمام لشکریانش گرفته شده بود و آن هشت انسانی که با خود ریشهٔ گناه را داشتند هم در کشتی، در بند و حصار بودند، دقیقاً مانند دورهٔ سلطنت هزار ساله که شیطان با لشکریانش در بند خواهند بود و دیگر بر روی زمین شرارتی نخواهد بود. این یک برگشت و اتّصال به زمانهای مقدّس در روز ششم بود تا وقتی که مجدّداً پای نسل برجای مانده از آدم یعنی نوح و خاندانش به خشکی برسد.

کتاب مقدّس می‌گوید که در روز هفدهم از ماه دوّم (بر اساس تقویم عبری) طوفان شروع شد و در همان روز نوح و تمام اهل خانه‌اش به همراه همهٔ حیوانات برگزیده شده وارد کشتی شدند و پای آنان از زمین منقطع شد: «[11]و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روز هفدهم از ماه دوّم، در همان روز جمیع چشمه‌های لجهٔ عظیم شکافته شد، و روزنهای آسمان گشوده.[12]و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می‌بارید.[13]در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و زوجهٔ نوح و سه زوجهٔ پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند.[14]ایشان و همهٔ حیوانات به اجناس آنها، و همهٔ بهایم به اجناس آنها، و همهٔ حشراتی که بر زمین می‌خزند به اجناس آنها، و همهٔ پرندگان به اجناس آنها، همهٔ مرغان و همهٔ بالداران.[15]دو دو از هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی در آمدند» (پیدایش ۷ : ۱۱ - ۱۵).

آنگاه با یک نشانهٔ عجیب مواجه می‌شویم! خدا یک حرکت مفهومی می‌کند! چه اتّفاقی افتاد؟ خدا مانند یک زندانبان درب کشتی را در عقب آنها بست و حضورشان را از زمین منقطع می‌سازد: «[۱۶]و آنهایی که آمدند نر و ماده از هر ذی‌جسد آمدند، چنان که خدا وی را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست» (پیدایش ۷ : ۱۶).

این حرکت دو مفهوم دارد: اوّل این که زمین از هر گونه گناه و شرارت برای مدّتی خالی می‌شود تا زمین به وضعیّت مقدّس خود برگردد و بر روزهای مقّدسِ روز ششم افزوده گردد. پس از آن «[۱۳]و در سال ششصد و یکم در روز اوّل از ماه اوّل، آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته، نگریست، و اینک روی زمین خشک بود.[۱۴]و در روز بیست و هفتم از ماه دوّم، زمین خشک شد.[۱۵]آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت:[۱۶]از کشتی بیرون شو، تو و زوجه‌ات و پسرانت و ازواج پسرانت با تو.[۱۷]و همهٔ حیواناتی را که نزد خود داری، هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزندهٔ بر زمین، با خود بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، در جهان بارور و کثیر شوند.[۱۸]پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند» (پیدایش ۸ : ۱۳ - ۱۸).

آیا متوجّه می‌شوید؟ این صحنه تکرار دو واقعه از گذشته است: ۱- نوح خودسرانه پوشش کشتی را برداشت، مانند آدم و حوّا که خودسرانه گناه کردند و پردهٔ حجابی که جلوی دیدگانشان را گرفته بود را کنار زدند و از آن پس به دنیا طوری دیگر نگریستند. آنان می‌بایست منتظر فرمان خدا می‌ماندند؛ ۲- پس از این خطا، خدا به نوح گفت از کشتی بیرون شو و در سراسر زمین تکثیر شوند، دقیقاً مانند اتّفاقِ باغ عدن، پس از این که آدم و حوّا گناه کردند، خدا به آنان فرمان خروج از باغ عدن را داد و آنان را به زمینی دیگر فرستاد و آنان در سراسر زمین تکثیر شدند.

همان گونه که خروج آدم جهان را به گناه کشاند، خروج نوح از کشتی نیز جهان را مجدّداً به گناه کشاند. متأسّفانه این حقیقتی تلخ است، از آن جایی که با نسل آدم در روز ششم از خلقت مواجه هستیم، هر مقداری که عمر جهان هستی باقی مانده باشد این

صحنه باز تکرار خواهد شد. در پایان سلطنت هزار ساله باز شاهد صحنه‌ای این چنینی خواهیم بود.

دوّم این که این نمادی بود از وضعیّت زمین در زمان آخر، در انتهای روز ششم از خلقت، کلیسای عروسِ مسیح به آسمان می‌رود و باکره‌های نادان که از برگزیدگان خدا از میان امّتهای مسیحی هستند در مکانی خاص و سرّی به فرمان خدا محفوظ خواهند شد (نماد نوح و خانوادش)، در این زمان خدا شروع به زدن زمین و هلاکت هر جنبنده‌ای می‌کند و قدرت از شیطان و لشکریانش گرفته خواهد شد. پس از آن، برای مدّتی که نامشخّص است، وارد روز هفتم یا همان سلطنت هزار سالهٔ مسیح خواهیم شد. روز هفتم مقدّس است زیرا شیطان و لشکریانش به مدّت هزار سال در زندان خواهند بود: «[۲]و اژدها، یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدّت هزار سال در بند نهاد.[۳]و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امّتها را دیگر گمراه نکند تا مدّت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد» (مکاشفه ۲۰ : ۲ - ۳).

و پس از این مدّت چه خواهد شد؟ برای پایان بخشیدن به جهان هستی دوباره واقعه‌ای مانند: گناه باغ عدن و طوفان نوح اتّفاق خواهد افتاد. با آزادی شیطان بسیاری از انسانها به سمت او می‌روند و بر علیه خداوند عیسی مسیح قیام می‌کنند و جهان را به گناه می‌کشانند، تا این که خدا این دفعه برای آخرین بار تمام جهان هستی را خواهد زد و پس از آن در دنیای نو دیگر شرارتی نخواهد بود: «[۷]و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت[۸]تا بیرون رود و امّتهایی را که در چهار زاویهٔ جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریا است.[۹]و بر عرصهٔ جهان برآمده، لشکرگاه مقدّسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید.[۱۰]و ابلیس که ایشان

را گمراه می‌کند، به دریاچهٔ آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالآباد شبانه‌روز عذاب خواهند کشید» (مکاشفه ۲۰ : ۷ - ۱۰).

نتیجهٔ کلی: با در نظر گرفتن تمام توضیحات ارائه شده، و از آن جا که از هیچ زاویه‌ای نمی‌توان عدد دقیق سالها را به دست آورد، در کلیّت می‌توان چنین نتیجه گرفت که از زمان نگارش این کتاب، یک حدود زمانی بین حدوداً ده، بیست سال آینده تا نهایتاً دویست و اندی سال بعد را در نظر داشت.

علم رسولان از زمانهای آخر:

در ابتدا یک توضیح کوتاه در خصوص علم رسولان خداوند عیسی مسیح از وضعیّت دنیا در زمانهای آخر باید بدهم که با نبوّت و پیشگویی از آینده کمی متفاوت است. این سخن پولس رسول را به یاد داشته باشید که می‌فرماید رسولان وکلای اسرار خداوند می‌باشند: «[۱]هر کس ما را چون خدّام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد» (اوّل قرنتیان ۴ : ۱). یعنی رسولان خدا از اسراری خبر دارند که در هیچ کتابت و روایتی نیامده.

علاوه بر این دسته از سخنان رسولان که جنبهٔ علم و آگاهی دارد، در برخی از کتب و صُحُف عهد عتیق نیز اشاراتی به زمان آخر شده، باید این را نیز متوجّه باشید که هر کجا گفته شده زمان آخر، به منزلهٔ آخرین روزهای روز ششم از خلقت نیست، بلکه در خیلی مواقع به پایان یک برهه و شرایط خاصی از تاریخ اشاره می‌کند. مثلاً وقتی اشعیای نبی می‌فرماید: «[۱]لیکن برای او که در تنگی می‌بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زبولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، امّا در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن در جلیل امّتها محترم خواهد گردانید» (اشعیا ۹ : ۱). در حقیقت منظور به پایان رسیدنِ انتظار برای آمدن منجی و تولّد خداوند عیسی مسیح می‌باشد نه زمان آخر از روز ششم.

در نامه‌های رسولانِ خداوند عیسی مسیح در عهد جدید نیز در خصوص وضعیّت مردم در زمانهای آخر روایاتی شده که بسیاری آنها را نبوّتهای آخرالزمانی می‌دانند، که این برداشت نیز صحیح نمی‌باشد. مثلاً خوب به این دو سخن از پطرس و پولس که از رسولان خداوند عیسی مسیح هستند توجّه کنید.

پطرس در نامهٔ اوّل خود می‌فرماید: «[۱۸]زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرتِ باطلی که از پدران خود یافته‌اید، نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،[۱۹]بلکه به خون گرانبها، چون خون برّهٔ بی‌عیب و بی‌داغ، یعنی خون مسیح،[۲۰]که پیش از بنیاد عالم معیّن

شد، لیکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید» (اوّل پطرس ۱ : ۱۸ - ۲۰). این زمان آخری که پطرس به آن اشاره می‌نماید، دارای فعل حال حاضر است، لذا ربطی به آیندهٔ جهان ندارد. او به فدیهٔ خون خداوند عیسی مسیح که چگونه گناه را از جهان برداشت اشاره می‌کند که فهم آن پس از مرگ و قیام مسیح در انتها مکشوف گردید.

پولس رسول نیز در نامهٔ دوّم خود به تیموتاؤس، از زاویه‌ای دیگر از آیندهٔ دنیا در زمانهای آخر می‌گوید: «[۱]امّا این را بدان که در ایّام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،[۲]زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طمّاع و لافزن و متکبّر و بدگو و نامطیعِ والدین و ناسپاس و ناپاک[۳]و بی‌الفت و کینه دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروّت و متنفّر از نیکویی[۴]و خیانتکار و تند مزاج و مغرور، که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند؛[۵]که صورت دینداری دارند، لیکن قوّت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما.[۶]زیرا که از اینها هستند آنانی که به حیله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم عقل را اسیر می‌کنند، که بار گناهان را می‌کشند و به انواع شهوات ربوده می‌شوند.[۷]و دائماً تعلیم می‌گیرند، لیکن هرگز به معرفت راستی نمی‌توانند رسید.[۸] و همچنان که یَنّیس و یَمْبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می‌کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند.[۹]لیکن بیشتر ترقّی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنان که حماقت آنها نیز شد» (دوّم تیموتاؤس ۳ : ۱ - ۹).

وقتی به این قبیل سخنان نگاه می‌کنید، با این که از عبارت زمانهای آخر یاد شده امّا نمی‌توان گفت که این یک نبوّت از زمانهای آخر است. نبوّت از اتّفاق و واقعه‌ای خاص در آینده خبر می‌دهد، نه یک امری بدیهی و آشکار در هر مقطعی. این که مردم در زمانهای آخر خود پرست و طمّاع و لافزن و متکبّر و بدگو و نامطیعِ والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروّت و متنفّر از نیکویی و خیانتکار و تند مزاج و مغرور باشند، به هیچ وجه امری بدیهی و خاص نیست؛ فقط کافی است تاریخ چند هزار ساله بشر را بخوانید، مردمِ هر سرزمینی در هر دوره‌ای این گونه بودند.

اساساً این ریشهٔ گناه در نسل آدم است که هر کسی را با انواع بدیها آلوده می‌کند. اگر این را به عنوان نشانهٔ آخرالزمانی بپندارید، پس زمانی که مسیحیان را در صده‌های اوّل مسیحیّت مصلوب می‌کردند و یا جلوی شیران درنّده می‌انداختند و یا شکم زنان باردار را پاره می‌نمودند و وقایع هولناک دیگری که در طول تاریخ بر مسیحیان گذشته را بخواهید تصوّر کنید، هر یک از آن دوره‌ها می‌بایست برای مردم آن دوران یک آخرالزمان بوده باشد!

اگر به دورهٔ جنایات هولناک واتیکان بر ضد مسیحیان که با بدترین آلات شکنجه، مسیحیان را سلاخی و به شهادت می‌رساندند، و یا به بهانهٔ ارتداد مخالفان خود را در آتش می‌سوزاندند توجّه کنید، می‌بایست برای آنان نیز آخرالزمان بوده باشد!

هر دوره‌ای از تاریخ بشری وضعیّت به همین گونه اسفناک بوده. در جنگ جهانی اوّل و جنگ جهانی دوّم و کشتارهای هولناکی که در آن عصر صورت گرفت و بسیاری وحشیانه کشته شده و یا در کوره‌های آدم سوزی سوزانده شدند، می‌بایست برای مردم آن عصر نیز آخرالزمان بوده باشد.

وقایع هولناک و کشتارهای وحشیانه‌ای که دهه‌ها در خاورمیانه و آفریقا و جای جای کره زمین از سوی گروه‌های تندروی مذهبی شکل می‌گیرد، آیا برای آن مردم تحت جفا و گرفتار آن وضعیّت و سکوتهای جهانی هولناک و آخرالزمان نیست؟ هر دوره‌ای برای مردم آن عصر و شرایطش، به منزلهٔ آخرالزمانی بوده است. در همهٔ این دوره‌ها شاهد خود پرستی، طمع، بی‌الفتی، سخت دلی، بی‌مروّتی، تنفّر، غرور، جنایت و ... هستیم. این همیشه بوده. منظور رسولان از این سخنان ...، ارائهٔ یک وضعیّت خاص در آخرالزمان نیست، بلکه تأکید بر این که در آخرالزمان نیز این مسائل همچنان خواهد بود.

پس چرا این سخنان را گفتند؟ آیا می‌توانید روزی که به مسیح ایمان آوردید را به یاد بیاورید؟ چه قدر دنیا برایتان زیبا شده بود؟ چه قدر همگان را دوست می‌داشتید و فکر می‌کردید دیگر همه چیز نیکو و در محبّت خواهد بود و به دیگران عشق می‌ورزیدید؟

امّا چه شد؟ پس از مدّتی چه بر تفکّرات شما گذشت؟ دنیا روی حقیقیش را به شما مجدّد نشان داد. قطعاً همه به این حقیقت شهادت خواهید داد که"هر چه قدر محبّت و گذشت نمودید، جوابی معکوس از دنیا گرفتید، تحقیر شدید، توهین شنیدید، بر شما جفاها وارد شد و بلاهای بی‌شمار دیگر که بر سرتان آوردند و روحتان را آزار دادند."آیا این گونه برخورد دنیا را پیش‌تر خداوند عیسی مسیح به ما نگفته بود؟ تمام دنیا در گناه و شرارت خوابیده. رسولان خداوند از وضعیّت مردم دنیا در آخرالزمان اخبار نمودند تا در عین این که مانند کبوتر ساده دل می‌باشید، ولی همچون مار هوشیار نیز بمانید از این روی که تا به انتها مردم دنیا این گونه با شما خواهند بود.

این گونه سخنان رسولان مسیح، نبوّت و پیشگویی از آخرالزمان نیست، بلکه یک هشدار برای گلّهٔ خداوند است تا فریبِ وعده‌های خام و این پندار که دنیا روی به بهبودی خواهد رفت را نخورند. یهودا در خصوص این گونه از سخنان رسولان مسیح می‌فرماید: «[۱۷]امّا شما ای حبیبان، به خاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند،[۱۸]چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که بر حسب شهوات بی‌دینیِ خود رفتار خواهند کرد» (یهودا ۱ : ۱۷ - ۱۸).

امّا هرگاه رسولان مسیح نبوّتی نیز می‌کردند به نوعی اعلام می‌فرمودند که این از سوی خدا است و در آن نبوّت نکاتی نیز وجود داشت که وضعیّت در زمانهای آخر را کمی خاص می‌کرده. به عنوان مثال به این نبوّت از پولس رسول که در نامهٔ اوّل به تیموتاؤس مکتوب گردیده توجّه نمایید: «[۱]و لیکن روح صریحاً می‌گوید که، در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مُضِل و تعالیم شیاطین اِصغا خواهند نمود،[۲]به ریاکاری دروغگویان که ضمایر خود را داغ کرده‌اند؛[۳]که از مزاوجت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراکهایی که خدا آفرید برای مؤمنین و عارفینِ حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند» (اوّل تیموتاؤس ۴ : ۱ - ۳).

او در این سخن اشاره می‌کند"این را از روح‌القدس دریافت نموده"و ادامه می‌دهد که بسیاری از ایمان به مسیح سقوط کرده و برخواهند گشت، که این اتّفاق در آن عصر و با شرایط بسیار سخت و در جفای آن دوره، و حسب ایمان بزرگی که در مسیحیان آن عصر وجود داشته، اتّفاقی نبود که به این سادگی برای کسی بیفتد! و یا وقتی به منع نمودن ازدواج در زمانهای آخر اشاره می‌کند، امری عجیب در آن عصر بوده، امّا بعدها دیدیم که کلیسای کاتولیکیِ واتیکان کشیشانش را از ازدواج منع نموده است. همچنین در برخی صومعه‌ها و یا گرایشهای فرقه‌ای، خوردن گوشت حیوانات منع شده و گیاه‌خواری ترویج می‌شود. لذا می‌بایست برای فهمیدن یک نبوّت آخرالزمانی این قبیل نکات که شرایط زمانهای آخر با سایر دوره‌ها را متفاوت می‌کند هم در نظر گرفته شود.

نبوّتهایی از زمانهای آخر:

در کتاب مقدّس نبوّتهای بسیاری وجود دارد که به زمانهای آخر اشاره می‌کنند. برخی از این نبوّتها هنوز محقّق نشده‌اند و باید تا زمان وقوع آنان صبر نمود. امّا نبوّتهایی نیز وجود دارند که تا به امروز محقّق شده‌اند. این نبوّتها علاوه بر این که یک تأیید و اعتبار بر صحّت کتاب مقدّس است، با خود هشدار و تلنگرهایی نیز برای مردم این عصر دارند که دانستن آنها برای پیروان حقیقی مسیح لازم و بنا کننده می‌باشند.

با وجودی که نبوّتها از حال و اوضاع مردم و ملل مختلف در زمانهای آخر روایت می‌کنند و می‌توانند برای بسیاری جالب و عبرت‌پذیر باشند، امّا در این بخش فقط می‌خواهیم به چند مورد از نبوّتهایی اشاره کنیم که به ما نشانه‌های دقیقی در ارتباط با یافتنِ زمان درستِ انقضای روز ششم از خلقت می‌دهند؛ و این که ما اکنون در چه مقطعی از این زمان قرار داریم.

بازگشت یهودیان به سرزمینشان:

قوم اسرائیل چندین بار مورد غضب خدا قرار گرفتند و هر بار به دست امّتی دیگر سپرده شدند، امّا هر بار که با توبه به سمت خدا بازگشت نمودند، او از غضب برگشته و قوم را رهایی داده. ولی در هیچ کدام از این وقایع قوم از سرزمینشان آواره نشده بودند. پس از موسی فقط در دو مقطعِ تاریخی بلکل از سرزمینشان رانده و آواره شدند.

بار اوّل در زمان نبوکدنصر پادشاه بابل بود که اسرائیل مورد هجوم قرار گرفت و پس از ویران شدن اورشلیم به اسارت و بردگی برده شدند تا این که در زمان کوروش بزرگ و با فتح بابل از اسارت آزاد شدند و به سرزمینشان بازگشتند.

بار دیگر، پس از هجوم مسلمانان و اخراج صلیبیون از اورشلیم بود که اوضاع را برای یهودیان، که ساکنان اصلی این سرزمین بودند، سخت‌تر کرد. با فتح بیت‌المقدّس در سال ۶۳۷ میلادی توسّط عمر بن خطاب، یهودیان و مسیحیان باقی مانده تحت نظام ذمی قرار گرفتند و موظّف به پرداخت جزیّه شدند تا بتوانند دین خود را حفظ کنند و از حق سکونت و امنیّت برخوردار باشند.

با گذر زمان، زندگی تحت این قوانین برای یهودیان دشوارتر شد، زیرا برای حفظ دین خود یا باید جزیّه سنگین پرداخت می‌کردند یا به مناطق دیگر مهاجرت می‌کردند. برخی از یهودیان که قادر به تحمّل فشار اقتصادی و اجتماعی نبودند، به امید آزادی و شرایط بهتر، سرزمین تاریخی اسرائیل را ترک کردند. البتّه در برهه‌ای از سال ۱۰۹۹ تا ۱۱۸۷ میلادی صلیبیون توانستند حکومت بیت‌المقدّس را پس بگیرند امّا در سال ۱۱۸۷ میلادی، پس از جنگ حطین، صلاح‌الدّین ایّوبی اورشلیم را فتح کرد و شهر بار دیگر به دست مسلمانان افتاد.

یهودیان با استمرار حکومتهای اسلامی، به خصوص دولت عثمانی، شرایط را برای خود سختگیرانه‌تر دیدند و همین فشارهای اقتصادی و دینی موجب گشت که بسیاری از یهودیان به دلیل فشارها، به دنبال زندگی راحت‌تر و آزادی بیشتر از سرزمین تاریخی خود کوچ نمایند. از این زمان به بعد یهودیان در بین تمام سرزمینها و امّتهای دیگر پراکنده شدند.

در همین دوره‌های تاریخی تاخت و تاز اعرابِ مسلمان و تقلیل یافتن سَکَنهٔ یهودیِ اسرائیل، اعراب و فلسطینی‌هایی که در سرزمین باقی ماندند، با اسلام آوردن از پرداخت جزیّه معاف شدند و توانستند زندگی بهتری در زیر سایهٔ امکانات حکومت اسلامی داشته باشند. این اشغال طولانی باعث شد که این جمعیّت، خود را ساکنان ابدی سرزمین تصوّر کنند و بعدها با شکل‌گیری هویّت فلسطینی مدرن، مدّعی مالکیّت سرزمینی شوند که در واقع طبق روایت تورات به قوم یهود وعده داده شده بود.

به عبارت تلخ‌تر یهودیان به امید حفظ دین و رهایی از فشار اقتصادی و جزیّه مجبور به ترک کاشانه خود شدند، امّا اعراب و فلسطینی‌ها با سازگاری با شرایط حکومت اسلامی از وضعیّت بهره‌برداری کردند و بعدها مدّعی مالکیّت سرزمین شدند، در حالی که کشور مستقلی به اسم فلسطین در طول تاریخ وجود نداشته و زمین اصلی طبق وعدهٔ الهی متعلّق به قوم یهود بوده است. تا این که پس از جنگ جهانی دوّم، یهودیان از سراسر زمین به سرزمینشان باز می‌گردند و در تاریخ ۱۴ مه سال ۱۹۴۸ میلادی دولت اسرائیل رسماً تشکیل می‌گردد.

ارمیای نبی که بین سالهای ۶۵۵ تا ۵۸۶ پیش از میلاد مسیح می‌زیسته، در باب ۳۰ کتاب خود نبوّتی دارد که در آن خداوند از بازگرداندن قوم اسرائیل در زمانهای آخر به سرزمینشان وعده می‌دهد: «[۳]زیرا خداوند می‌گوید: اینک ایّامی می‌آید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد و خداوند می‌گوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرّف آورند» (ارمیا ۳۰ : ۳). چگونه ثابت می‌گردد که این نبوّت به زمانهای آخر اشاره دارد و نه آزادی از امپراطوری بابل؟

در ادامه خداوند سخنان جالب توجّه‌ای می‌فرماید تا این که در آیهٔ ۲۴ به وضوح اعلام می‌کند که این همه در زمانهای آخر اتّفاق خواهد افتاد: «[۲۲]و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.[۲۳]اینک باد شدید خداوند با حدّت غضب و گردبادهای سخت بیرون می‌آید که بر سر شریران هجوم آورد.[۲۴]تا خداوند تدبیرات دل خود را به جا نیاورد و استوار نفرماید، حدّت خشم او نخواهد برگشت. در ایّام آخر این را خواهید فهمید» (ارمیا ۳۰ : ۲۲ - ۲۴).

پس از قرنها آواراگی و پراکندگیِ یهودیان در سراسر زمین، بازگشت آنان به سرزمین حقیقیشان که خداوند به آنان داده بود، و اعلام موجودیّت، شاید یکی از بعیدترین احتمالاتی بود که کسی ممکن بود به آن بیاندیشد! امّا حسب نبوّتهای کتاب مقدّس که این امر را به زمانهای آخر ارجاع می‌داد، دقیقاً در این عصر محقّق گردید.

تشکیل دولت اسرائیل و بازگشت یهودیان به سرزمینشان یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌هایی است که می‌تواند به ما بفهماند اکنون در زمانهای آخر قرار داریم.

پاره شدن پادشاهی ایران:

قطعاً برای ایرانی‌ها دیدن نبوّتی در خصوص ایران در زمانهای آخر باید جالب باشد. در زمان ارمیای نبی خداوند نبوّتی از وضعیّت عیلام در زمانهای آخر می‌دهد که بسیار جالب است.

«[۳۴]کلام خداوند دربارهٔ عیلام که بر ارمیای نبی، در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نازل شده، گفت:[۳۵]یهوه صواُت چنین می‌گوید: اینک من کمان عیلام و مایه قوّت ایشان را خواهم شکست.[۳۶]و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را به سوی همه این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امّتی نباشد که پراکندگان عیلام نزد آنها نیایند.[۳۷]و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنانی که قصد جان ایشان دارند مشوّش خواهم ساخت. و خداوند می‌گوید که بر ایشان بلا یعنی حدّت خشم خویش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکلّ هلاک سازم[۳۸].و خداوند می‌گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آن جا نابود خواهم ساخت.[۳۹]لیکن خداوند می‌گوید: در ایّام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد» (ارمیا ۴۹ : ۳۴ - ۳۹).

در آیهٔ ۳۹ به بازگشت اسیران عیلام در زمان آخر اشاره شده. این به یک آزادی از اسارتی اشاره می‌کند که در زمانهای آخر اتّفاق خواهد افتاد. تاریخ ایران پر است از وقایع هولناک و جنگها و خونریزیهای متعدّد، لذا همیشه همراه بوده با اسارتها و رهاییها، امّا این پیشگویی در خود نشانه‌هایی دارد که می‌تواند ما را دقیقاً به زمان مد نظر این نبوّت راهنمایی کند.

پیش از نشان دادن این نشانه‌ها لازم است تا پرده از یک ابهام بیهوده که باعث اشتباه بسیاری شده برداریم. بعضیها بدون هیچ ادلّهٔ معتبری نبوّت در خصوص عیلام را مرتبط با ایران ندانسته و سرزمین عیلام را به غیر از ایران امروزی می‌دانند، در صورتی که تاریخِ معتبرِ در دسترس با ارائهٔ اطّلاعات دقیقی از تمدّن عیلام، آن را بخشی از سرزمین ایران می‌داند. پیش‌تر در نوشتاری به نام"دربارهٔ عیلام"مفصّلاً به این موضوع پرداخته شده، لذا علاوه بر پیشنهاد برای مطالعهٔ آن نوشتار در ادامه شرحی بسیار مختصر و چکیده از آن ارائه می‌گردد و سپس به نشانه‌های موجود به این نبوّت خواهیم پرداخت.

نخستین پادشاهی عیلامی در حدود ۲۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در شوش (جنوب غربی ایران) تشکیل شد. نام عیلام از سوی همسایگان این تمدّن به آنها داده شده است ولی عیلامی‌ها سرزمینشان را"هَلمَتی یا هَلتَمَتی"می‌خواندند که به معنی "سرزمین خدا"است؛ اَکَدیان به آن"الاماتو"می‌گفتند و سومریان آن را به نام"اندیشه نگاشت"به معنی"بالا و مرتفع"می‌شناختند. امّا کتاب مقدّس آن را با نام عیلام معرّفی می‌کند، گدُرلاعمر که کتاب مقدّس از آن نام برده، نام یکی از پادشاهان عیلامی است.

امروزه نیز نام دو استان ایران کنونی، ایلام و خوزستان برگرفته از همین تمدّن کهن است. حدود این پادشاهی: از طرف شمال به مسیری که از بابل تا همدان امتداد داشته و از طرف جنوب از خلیج فارس تا بوشهر گسترش داشته است؛ از طرف غرب به دجله و از طرف شرق نیز تا پارس امتداد داشته. این منطقه، استانهای امروزیِ خوزستان، لرستان، پشتکوه و کوه‌های بختیاری را در بر می‌گرفته است. و شوش یکی از مهم‌ترین شهرهای عیلام بوده و از دیگر شهرهای معروف آن زمان می‌توان به"ماداکتو"بر روی رود کرخه، و"نایدالو"که احتمالاً خرم‌آباد امروزی و اهواز است اشاره نمود. با توجّه به منطقهٔ جغرافیایی تمدّن عیلام، کاملاً واضح است که منظورِ نبوّت، سرزمین کنونی ایران است.

امّا چرا در کتاب ارمیای نبی نام ایران آورده نشده است؟ به آن دلیل می‌باشد که نام ایران مستقیماً از پارسیِ میانه سرچشمه می‌گیرد، نخستین بار این نام در ادامهٔ نام

اردشیر بابکان، بنیان‌گذارِ شاهنشاهی ساسانی آورده شد (۲۲۴ - ۲۴۱ میلادی). دقیقاً قرنها بعد از اعطای نبوّتِ دربارهٔ عیلام، در نقش رستم و سکّه‌های اردشیر بابکان، به او با عنوان"اردشیر پادشاه آریان (ایران)"اشاره شده است.

بر اساس اسناد تاریخی موجود نام"ایران شهر"را ساسانیان برای نخستین بار به شکل سیاسی به کار بردند و پیش از آنان، به این کشور با چنین عنوانی اشاره نشده است. لذا در زمان اعطای نبوّتِ دربارهٔ عیلام، نام ایران کاملاً ناشناخته و هنوز معنی نداشت و مردم آن عصر اگر نام ایران را می‌شنیدند، نبوّت را کاذب و افسانه می‌پنداشتند و نهایتاً نبی را رد می‌کردند.

حال به نبوّت نگاه کنید. در کجای این نبوّت می‌توان نشانه‌های لازم که نشان می‌دهد امروزه زمان تحقّق این نبوّت است را یافت؟ ابتدا به"کمان عیلام"در آیهٔ ۳۵ توجّه کنید. کمان نماد قدرت نظامی شریران است، و از دیدی دیگر می‌تواند به یک پادشاهی قدرتمند نیز اشاره داشته باشد: «اینک من کمان عیلام و مایه قوّت ایشان را خواهم شکست.» این آیهٔ به نابودی قدرت نظامی ایران اشاره دارد که می‌تواند در زمان پادشاهی باشد.

وقتی به آیهٔ ۳۶ نگاه کنید، در آن جا که می‌فرماید: «[۳۶]و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را به سوی همه این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امّتی نباشد که پراکندگان عیلام نزد آنها نیایند.» خواهیم دریافت که دقیقاً در عصر تحقّق این آیه قرار داریم. ایران بعد از سقوط پادشاهی و پاره شدن نظام شاهنشاهی که بزرگ‌ترین قدرت نظامی منطقه را داشته، از سوی همهٔ کشورهای جهان شدیداً تحت فشار و انواع تحریمها قرار گرفته، به حدی که مردمِ این سرزمین مجبور به فرار به سوی ملّتهایی می‌شوند که آنان را مورد تحریم و فشار قرار داده‌اند.

امروزه در سرتاسر زمین ملّتی نیست که در آن ایرانی یافت نشود. هرگز و در هیچ برهه‌ای از تاریخ نمی‌توانید در میان تمام ملل دنیا تا این حد ایرانیِ مهاجر بیابید، به غیر از عصر حاضر که در آن زندگی می‌کنیم. شاید به جرأت بتوان گفت کشوری نیست که در آن هیچ ایرانی ساکن نباشد.

هر یک از آیاتی که در ادامه می‌آید به نوعی این حقیقت را آشکارتر می‌کند که امروزه در زمان تحقّق این نبوّت قرار داریم، تا این که در آیهٔ آخر اشاره می‌کند این وضعیّت در زمانهای آخر خواهد بود: «[۳۹]لیکن خداوند می‌گوید: در ایّام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.» به بازگشت اسیران جنگ بین ایران و عراق اشاره می‌کند که در زمانهای آخر اتّفاق خواهد افتاد. بسیاری از مسیحیان که حسب فشارهای حکومت اسلامی مجبور به ترک ایران شدند، این بازگشتِ اسیران عیلام را به اشتباه به بازگشت مهاجران ایرانی از کشورهای دیگر نسبت داده‌اند. این برداشت نه تنها نادرست است، بلکه حقیقت تاریخی را به طور جدی تحریف می‌کند.

اوّلاً: این را در نظر داشته باشید که این دسته از مردمی که حسب فشارهای حکومت از ایران رفتند، مهاجرین و پناهندگان هستند که موضوع مطرح شده در آیهٔ ۳۶ می‌باشند نه اسیران عیلام. اینان در کشورهای دیگر به راحتی و بسیار در رفاه، بیشتر از آن چه در ایران بودند، مشغول زندگی هستند. در حقیقت اینان به دنبال زندگی، رفاه و آزادی بیشتر از سرزمینشان خارج شدند.

هر چند از وطن دور هستند و دلتنگی نسبت به سرزمین مادری را تجربه می‌کنند، امّا در رفاه، امنیّت و آزادی زندگی می‌کنند. آنها از امکانات آموزشی، درمانی و اقتصادی کامل برخوردارند، تحت شکنجه جسمی و روانی قرار ندارند و هر زمان که بخواهند، امکان بازگشت به وطن برایشان فراهم است. گفتن اسیر به آنان بسیار مضحک است.

دوّماً: همان گونه که از اسمِ اسیران عیلام مشخّص است، اینان افراد مقدّس و مظلوم نیستند، فقط اسیر شدگانی به دست بیگانگان می‌باشند که ایرانی و دارای مذهب رسمی این کشور باید باشند. اینان می‌بایست در مقطعی به اسارتِ یک کشور بیگانه در آمده باشند و از همهٔ امکانات و آزادیها مانند یک زندانی محروم باشند. اینان دقیقاً در نقطهٔ مقابل مهاجران و پناهندگان قرار دارند. بنابراین، هیچ مقایسه‌ای میان مهاجران ایرانی و اسیران واقعی جنگی وجود ندارد. وقتی کتاب می‌گوید: «اسیران عیلام را باز خواهم آورد»، منظور افرادی است که تحت شرایط واقعی اسارت و بردگی قرار داشته‌اند، نه مهاجرانی که در رفاه و آزادی در خارج از کشور زندگی می‌کنند. هر گونه برداشت خلاف این، صرفاً نادیده گرفتن حقایق تاریخی و معنی واقعی اسارت است.

اگر مشتاق دانستن اطّلاعات بیشتر و دقیق‌تر در خصوص این نبوّت می‌باشید توصیه می‌گردد به نوشتهٔ"دربارهٔ عیلام"مراجعه بفرمایید.

یک توضیح کوتاه: وقتی در جایی گفته می‌شود در"زمانهای آخر"یا"ایّام آخر" منظور به واپسین لحظات و انتهای روز ششم نیست، بلکه به روزهای پایانی تا قبل از فرا رسیدن واپسین لحظات است و هنوز تا پایان، مدّت زمانی باقی مانده است. نبوّتهای دیگری نیز وجود دارد که به ما نشان دهد امروزه در چه مقطعی از تاریخ قرار داریم، امّا برای این منظور به همین دو نشانهٔ بزرگ و معتبر که نشان می‌دهد ما در روزهای پایانی، ماقبل انتهای زمان قرار داریم، اکتفا می‌کنیم. امّا چه نشانه‌های دیگری وجود دارند که به جلوتر از این حدود و به واپسین لحظات روز ششم اشاره می‌کنند؟

وضعیّت دنیا در زمان آخر:

دانستن وضعیّت دنیا در زمانهای آخر، می‌تواند برای مسیحیانی که زندگی در ارادهٔ خدا و برگزیدگی برایشان مهم است اهمیّت ویژه‌ای داشته باشد. خداوند ما عیسی مسیح در پیشگویی از عاقبت دنیا و نیز در کتاب مکاشفه با تشریح وضعیّت مردم و کلیساها در زمانهای آخر هشدارهای بسیار جدی می‌دهد.

در این بخش قصد داریم حسب نشانه‌هایی که خداوند به ما داده است به بررسی وضعیّتی که مسیحیان، کلیساها و حکومتها در زمانهای آخر خواهند داشت بپردازیم. می‌دانم بیان حقایق تلخِ این زمانها شاید فقط برای انگشت شماری تکان دهنده و احیا کننده باشد، که تعداد بسیار معدودی را در بر می‌گیرد. ولی اکثر کسانی که از این به بعد را می‌خوانند، شدیداً نسبت به آن جبهه خواهند گرفت. این سخن را از روی بدبینی یا هر علّت دیگری نمی‌گویم، بلکه حسب کلام خداوندمان عیسی مسیح و آن چه در زمانهای آخر بدون شک به وقوع خواهد پیوست، جهت آگاهی آن عدّهٔ معدود می‌نگارم.

لذا محتوای این بخش تنها برای کسانی است که حاضرند بدترین شرایط را برای خود تحمّل کنند امّا در دیدگانِ خداوند، مقبول قرار گیرند، آمین.

کتاب مقدّس برای آگاهی یافتن از این حقیقت نیز، نبوّت و نشانه‌هایی ارائه نموده که قوی‌ترین آنها در کتاب دانیال و کتاب مکاشفه قرار دارد. در کتاب مکاشفه نشانه‌های بسیاری وجود دارد، امّا برای پرهیز از زیاده‌گویی، و هم این که مقصود از این کتاب گرد هم آوردن نبوّتها و ساختن یک دایره‌المعارف در این خصوص نیست، فقط به ذکر چند مورد بسیار مهم از آنها اشاره خواهم نمود تا هرگاه کسی در زمانِ تحقّق این نبوّتها در قید حیات باشد، بتواند بفهمد که تا به انتهای زمان چه قدر دیگر باقی مانده است.

بسیار جالب است که پر رمز و رازترین کتاب از کتب مقدّس که تماماً نبوّتی و درک مفاهیم آن بسیار دشوار و نیازمند مسح و دریافتهای آسمانی می‌باشد، دقیق‌ترین

نشانه‌ها را از ابتدای مسیحیّت تا واپسین لحظات انقضای عالم ارائه نموده است. امّا پیش از رفتن به سراغ این نبوّتها لازم است یک مقدّمه‌ای در همین ارتباط توضیح داده شود.

کتاب دانیال در نبوّتی شگفت انگیز به سه بار حضور و سکونت خدا در هیکل مقدّس، یا همان قدس‌الاقداس زمینی اشاره می‌کند. این سه بار در سه مقطع مختلف زمانی به صورت انتقالی صورت گرفته. این نبوّت به هفتاد هفتهٔ دانیال معروف است که این هفتاد هفته به سه دورهٔ: هفت هفته، شصت و دو هفته، و یک هفته، به ترتیب تقسیم بندی شده‌اند.

در گاهشماری خدا هر هفته برابر است با عدد هفت. در بعضی مواقع، منظور کلام خدا از هفته، هفت روز می‌باشد، و در بعضی مواقع هفته گویای هفت سال است. هفت در مجموع، نماد هفت تایی می‌باشد. در نبوّتها و پیشگوییهای داده شده از خدا، غالباً عدد هفت نماد هفت سال است. مثلاً خوابهای فرعون را به یاد بیاورید که او هفت گاو چاق و هفت گاو لاغر دیده بود، و در خوابی دیگر نیز هفت خوشهٔ گندم را می‌بیند که یوسف از آنها به عنوان نمادی از هفت سال تعبیر کرده بود.

در رؤیای دانیال نیز این هفتاد هفته، به معنی هفت سال برای هر یک هفته می‌باشد: «[۲۴]هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدّست مقرّر می‌باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفّاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوّت مختوم گردد و قدس‌الاقداس مسح شود.[۲۵]پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا (ظهور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و (اورشلیم) با کوچه‌ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.[۲۶]و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می‌آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معیّن است.[۲۷]و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف

خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد والی‌النّهایت آن چه مقدّر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد» (دانیال ۹ : ۲۴ - ۲۷). شرح کامل این رؤیا در نوشته‌ای دیگر با نام"مسح قدس‌الاقداس"آورده شده که برای تحقیق بیشتر می‌توانید به آن نوشته مراجعه کنید.

هفت هفتهٔ اوّل این رؤیا به یک فاصلهٔ زمانی از زمان اعلامِ فرمان کوروش بزرگ مبنی بر آزادی اسرائیل از اسارت و بازگشت به اورشلیم برای مرمّت و بازسازی هیکل مقدّس شروع می‌شود تا پایان کار و آماده شدن قدس‌الاقداس که عدد این سالها برابر با ۴۹ سال بوده، و پس از پایان ساخت قدس‌الاقداس مجدّداً یهوه خداوند در آن ساکن گردید.

شصت و دو هفتهٔ بعدی که در رؤیا به آن اشاره شده به فاصلهٔ زمانی از تاریخ مسح اوّل قدس‌الاقداس تا تولّد خداوند عیسی مسیح می‌باشد که این بار یهوه خداوند در حرکتی انتقالی از مکان قدس‌الاقداس به هیکلی جسمانی منتقل می‌شود و در جسمی انسانی ظاهر می‌گردد. این مدّت زمان که ۴۳۴ سال می‌باشد دقیقاً برابر است با شصت و دو هفته که در نبوّت دانیال ذکر شده است.

یک هفتهٔ آخر که برابر است با هفت سال بسیار مهم می‌باشد زیرا باید در پایان این هفت سال برای بار دیگر خداوند در قدس‌الاقداس زمینی ساکن شود. در مرتبهٔ دوّم یهوه خداوند در هیکلی انسانی به نام خداوند عیسی مسیح ساکن شد. سپس بعد از کشته شدن و قیام نمودن در برابر چشم شاگردانش در میان ابرها به آسمان رفت.

بازگشت دوبارهٔ خداوند در هیکل انسانی را در همان زمان صعود، دو فرشته به شاگردان همراه خداوند اعلام فرمودند که گویای این است برای بار آخر یهوه خداوند باز در هیکل جسمانی خود ظاهر خواهد شد. لوقا در کتاب اعمال رسولان این حقیقت را اعلام می‌کند: «۹و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را

از چشمان ایشان در ربود.[۱۰]و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،[۱۱]گفتند، ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید» (اعمال رسولان ۱ : ۹ - ۱۱).

کتاب مکاشفه هم علاوه بر تأیید این حقیقت، بازگشت آخر خداوند در هیکل جسمانی را به انتهای روز ششم از خلقت ارجاع می‌دهد که متّصل به سلطنت هزار سالهٔ مسیح یا همان روز هفتم خواهد شد: «[۱۱]و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید،[۱۲]و چشمانش چون شعلهٔ آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ کس آن را نمی داند.[۱۳]و جامه‌ای خون‌آلود در بر دارد و نام او را کلمهٔ خدا می‌خوانند.[۱۴]و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبّس از عقب او می‌آمدند.[۱۵]و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امّتها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود؛ و او چرخُشت خَمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشُرَد.[۱۶]و بر لباس و ران او نامی مرقوم است، یعنی پادشاه پادشاهان و ربّ‌الارباب» (مکاشفه ۱۹ : ۱۱ - ۱۴).

حال می‌دانیم این توصیفاتِ خداوند ما عیسی مسیح است که دقیقاً در انتهای روز ششم با مقدّسان به زمین بازخواهد گشت. از نبوّت دانیال و نبوّت در مکاشفه چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ که لحظات پایانی روز ششم برابر است با بازگشت مسیح. دانیال می‌گوید خداوند در پایان هفتادمین هفته به هیکلش خواهد آمد و مکاشفه می‌گوید که این اتّفاق در لحظهٔ انقضای روز ششم از خلقت اتّفاق خواهد افتاد. پس برای فهمیدن زمان انقضای روز ششم می‌بایست در انتظار آغاز آخرین هفته از رؤیایِ هفتاد هفته دانیال باشیم.

دانیال می‌گوید این آخرین هفته به دو قسمت تقسیم بندی می‌شود، یعنی دو قسمتِ سه سال و نیمی؛ در نصف هفته یعنی پایان سه سال و نیم اوّل دو اتّفاق خواهد افتاد: ۱- قربانی و هدیه که از اعمال شریعت و موقوفات برای خدا است، متوقّف خواهد شد؛ ۲- بر کنگرهٔ هیکل، یعنی مکان مقدّس یک رجاست خراب کننده‌ای ظاهر خواهد شد. به عبارتی آن چه از سوی خدا رجاسات محسوب می‌شود و کارش ایجاد خرابی در کلام خدا و باورهای قوم است، بر مکان مقدّس ظهور خواهد نمود: «[۲۷]و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات ویرانی خواهد آمد والی‌النّهایت آن چه مقدّر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد» (دانیال ۹ : ۲۷).

باب ۱۲ کتاب دانیال پس از آن که از وضعیّت زمانهای آخر نشانه‌هایی ارائه می‌دهد، در ادامه اطّلاعات بیشتری از این زمان را بازگو می‌کند، خصوصاً در خصوص سه سال و نیم و رجاسات ویرانی: «[۷]و آن مرد ملبّس به کتان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوّت قوم مقدّس به انجام رسد، آنگاه همهٔ این امور به اتمام خواهد رسید.[۸]و من شنیدم امّا درک نکردم. پس گفتم: ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود؟[۹]او جواب داد که ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.[۱۰]بسیاری طاهر و سفید و مصفّی خواهند گردید و شریران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شریران نخواهند فهمید، لیکن حکیمان خواهند فهمید.[۱۱]و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود.[۱۲]خوشا به حال آن که انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد.[۱۳]امّا تو تا به آخرت برو زیرا که مُستریح خواهی شد و در آخر این ایّام در نصیب خود قائم خواهی بود» (دانیال ۱۲ : ۷ - ۱۳).

آن چیزی که آیهٔ هفتم بدان اشاره می‌کند به «... زمانی و دو زمان و نصف زمان ...» است. این یک جملهٔ رمزی بسیار ساده است که به این طور محاسبه می‌شود: زمانی = یک سال، و دو زمان = دو سال، و نصف زمان = نیم سال است، که در مجموع می‌شود، سه سال و نیم. در این سه سال و نیم قربانی دائمی متوقّف خواهد شد. دقّت کنید! مسیحیان می‌دانند که خداوند عیسی مسیح، همان برّهٔ بی‌عیب خدا و قربانی ابدی گناه است که پس از مرگ و قیام، دیگر مسیحیان قربانی گناه که در عهد عتیق از خون گاوان و گوسفندان گذارده می‌شده را نمی‌گذرانند، زیرا مسیح یک بار و برای همیشه جان خود را به عنوان قربانی گناه به پیشگاه خدا هدیه نموده است و دیگر نیاز به گذراندن قربانی حیوانی نیست. امّا یهودیان که هنوز قربانی گناه در خون خداوند عیسی مسیح را نپذیرفته‌اند، همچنان حسب احکام شریعت مبادرت به قربانی از جنس حیوانی و هدیه دادن به خدا در قربانگاه دارند.

دانیال نبی می‌گوید که در سه سال و نیم اوّل یهودیان، منجیِ حقیقی را خواهند شناخت و قربانیهای حیوانی را متوقّف خواهند نمود. این چگونه خواهد بود؟ محال ممکن است کسی بتواند یک یهودی دیندار را به راحتی متقاعد کند دست از کلام شریعت بردارد. آنان جز به سخن موسی و ایلیا که هنوز زنده و در آسمان هستند با هیچ سخن دیگری همراه نمی‌شوند. خدا نیز موسی و ایلیا را برای چنین زمانی نگه داشته است.

ملاّکی نبی از پیش به آمدن ایلیای نبی در زمان آخر اشاره کرده بود: «[۵]اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مَهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد.[۶]و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم» (ملاّکی ۴ : ۵ - ۶).

زکریّای نبی کمی پیش‌تر از ملاّکی، اطّلاعات دقیق‌تر و جالب‌تری ارائه داده. او از دو درخت زیتون نام می‌برد، درخت نمادی از انسان است و زیتون نماد قوم اسرائیل، وقتی می‌گوید دو درخت زیتون، یا حسب جاهای دیگر کتاب مقدّس که از این دو شخص با

عنوان دو شاخهٔ زیتون و پسران روغن زیتون نیز نام برده شده است، به دو شخص خاص از قوم اسرائیل اشاره می‌کند: «[۱۱]پس من او را خطاب کرده، گفتم: این دو درخت زیتون که به طرف راست و به طرف چپ شمعدان هستند چه می‌باشند؟[۱۲]و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که این دو شاخه زیتون به پهلوی دو لوله زرّینی که روغن طلا را از خود می ریزد چیستند؟[۱۳]او مرا جواب داده، گفت: آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟ گفتم: نه ای آقایم [۱۴].گفت: اینها پسران روغن زیت می‌باشند که نزد مالِکِ تمامی جهان می‌ایستند» (زکریّا ۴ : ۱۱ - ۱۴).

در آیهٔ چهاردم به وضوح می‌گوید که این دو نفر زنده و اکنون در پیشگاه خدا در آسمان هستند. وقتی تمام تاریخ اسرائیل و کتاب مقدّس را ورق بزنید هیچ کسی به جز موسی و ایلیا را نمی‌یابید که این نبوّتها به آنها بتواند مرتبط شود. حال دو رؤیای دانیال و حتّی نبوّت ملاّکی نبی، به بازگشت موسی و ایلیا، پیش از آمدن خداوند عیسی مسیح در آخرالزمان، و در سه سال و نیم اوّل از آخرین هفتهٔ دانیال اشاره می‌کند که برای هدایت قوم اسرائیل و شهادت به نام خداوند عیسی مسیح باز می‌گردند.

کمی دیگر تأمّل کنید، هنوز تمام نشده! از کجا باید دانست که آنان برای معرّفی خداوند عیسی مسیح خواهند آمد؟ به این آیات در دو رؤیای دانیال دقّت کنید.:

۱. «[۲۷]و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد والی‌النّهایت آن چه مقدّر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد» (دانیال ۹ : ۲۷).
۲. «[۱۱]و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود» (دانیال ۱۲ : ۱۱).

برقراری عهد، منظور از این"عهد"عهد جدید است زیرا قوم هنوز در بند عهد قدیم بودند. و متوقّف نمودن قربانی گواهی بر این می‌باشد که بسیاری خداوند عیسی مسیح را خواهند شناخت و پذیرفت.

هر دو نبوّت به حضور یک رجاست ویران کننده نیز اشاره می‌کند که در مکان مقدّس، هیکل خدا در میان اسرائیل، در آخرِ سه سال و نیم اوّل از هفت سال پایانی برپا خواهد شد. این رجاست ویرانی قطعاً نمی‌تواند از یهود و شریعت خدا که در میان اسرائیل است باشد. شریعت خدا تا به امروز کوچک‌ترین انحرافی نیافته و همان گونه که خداوند عیسی مسیح به آن اشاره نموده، امکان ندارد تا انقضای عالم همزه و یا نقطه‌ای از کلام خدا زایل شود. پس این چه می‌تواند باشد؟!

دانستیم موسی و ایلیا برای معرّفی خداوند عیسی مسیح خواهند آمد تا مابقی اسرائیل در زمانهای آخر فیض و فدیهٔ در خون مسیح را بپذیرند. وقتی نبوّت می‌گوید آنان قربانی و هدیه را متوقّف می‌نمایند، یعنی با خدمت این دو نبی در زمانهای آخر به سمت مسیحیّت خواهند رفت. لذا مسیحیّت در اسرائیل برپا خواهد شد. امّا به چه شکلی؟! اوه! توضیح این خیلی ناخوشایند است! ما در روز شریر هستیم و پادشاه این جهان فعلاً ابلیس است. او با مسیحیّت چه کار کرد؟ از ابتدا سعی در منحرف نمودن آن نمود. چند صد سال طول کشید امّا با انحراف کلیسای اوّل رومی، و انتصابات غیر کتاب مقدّسی در قالب پاپ به عنوان جانشین پسر خدا، و بنیاد نهادن کلیسای کاتولیک، اوّلین فرقهٔ منحرف با نام مسیحیّت را ایجاد نمود؛ از دیدگاه خدا فرقه‌گرایی به عنوان پیمان شکنی و مردود است.

خدا با هر گونه فرقه‌ای مخالف است. آن را یک نوع زناکاری به عهد و پیمان با خود می‌داند. از این روی که واتیکان با بنیاد کلیسای کاتولیک آغازگر این رجاست در کلیسا بود، خداوند او را با نام مادر فواحش ذکر می‌کند. به مکاشفه نگاه کنید: «[۳]پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت.[۴]و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبّس بود و به طلا و جواهر و

مروارید مزیّن و پیاله‌ای زرّین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.[5]و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود، سِرِ و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا[6]و آن زن را دیدم، مست از خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجّب نمودم» (مکاشفه ۱۷ : ۳ - ۶).

آیا متوجّه می‌شوید؟! این سوارکار بر وحش قرمز به تاریخ پر خون کلیسا اشاره دارد که آنان قدرت یافته و شروع به کشتار وحشیانهٔ سایر مسیحیان می‌کنند. این همان دورهٔ سوارکار اسب قرمز در مکاشفه است. او از نامهای کفرآمیز پر بود، این نامهای کفرآمیز مقدّسین ساختگی آنان می‌باشند که یا زمام حکومت کلیسا را با چهره‌ای مقدّس مأبانه در دست دارند و یا اشخاصی دیگر را به جای منجی حقیقی ما خداوند عیسی مسیح قرار داده‌اند.

لباس ارغوانی و قرمز که به آن اشاره شده را حتّی امروزه می‌توانید به عنوان پوشش این تشکّلات ببینید. طلا و جواهرات، اشاره به مال اندوزی و ثروت بسیاری دارد که تا کنون از فتوحات و طُرُق مختلف اندوخته‌اند. زناکاری آنان همیشه در طول تاریخ برجسته بوده، ازدواج را منع کردند و در عوض زناکاری را آزاد نمودند. تمام طول تاریخ فرمانروایشان سرمست از خون شهدای کلیسا و در خونریزی و کشتار مخالفان مسیحی خود گذشت. همهٔ این نشانه‌ها فقط به واتیکان ختم می‌شود.

به آیهٔ نهم از همین باب نگاه کنید. بزرگ‌ترین تأیید و نشانه برای شناخت بانی رجاست ویرانی، که واتیکان است را ارائه می‌دهد: «[9]این جا است ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است» (مکاشفه ۷ : ۹).

زن نماد کلیسا است، امّا این زن یک فاحشه است یعنی از مسیحیّت برگشته و به آن خیانت کرده است، حدود دو هزار سال پیش قبل از این که این فرقهٔ کاذب به وجود آید خداوند عیسی مسیح برای شناخته شدن آن یک نشانی بسیار جالب و دقیق ارائه داده،

او به مکان این تشکّلات اشاره کرده بود! «این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است.» یعنی تشکّلات و مکان آن بر روی هفت کوه قرار دارد. حالا فقط با یک تحقیق بسیار ساده متوجّه خواهید شد که واتیکان تنها فرقه‌ای است از میان همهٔ فرقه‌های منحرف تشکیل شده در کلیسا که یک مکان مشخّص برای فرمانروایی مطابق با آن چه خداوند عیسی مسیح به آن اشاره کرده را دارا می‌باشد.

کمی به عقب برویم و نگاهی مختصر به تاریخ روم یا همان ایتالیای امروزی که پایتختش روم می‌باشد بیاندازیم. برای اوّلین بار، در سال ۲۸۵ میلادی امپراطور دیوکلسین، روم را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم نمود. او همکارش ماکسیمیان را به عنوان فرمانروای غرب منصوب نمود و خودش زمام امور شرق را به دست گرفت.

پس از آن در سال ۳۹۵ میلادی، بعد از مرگ امپراطور تئودوسیوس اوّل، دو بخش روم غربی و شرقی به طور کامل از هم جدا شدند و فرمانروایی هر کدام از آنها به یکی از پسران تئودوسیوس رسید. هنوریوس امپراطور بخش غربی، و آرکادیوس امپراطور بخش شرقی شد.

روم شرقی یا بیزانس با مرکزیّت قسطنطنیه یا همان استانبول امروزی شامل مناطق دیگری از جمله: آناتولی (آسیای صغیر) که بخشهای زیادی از ترکیه امروزی را در بر می‌گیرد؛ و بالکان که شامل کشورهای: یونان، آلبانی، بلغارستان، صربستان و سایر کشورهای منطقه می‌باشد؛ و خاور نزدیک (شام) که شامل کشورهای: سوریه، لبنان، اردن، فلسطین و اسرائیل، و نیز مصر بوده، می‌باشد. که آخرین امپراطور آن پیش از فروپاشی، کنستانتین یازدهم به سال ۱۴۵۳ میلادی بوده است.

امّا روم غربی که منظور نظر ما می‌باشد خیلی پیش‌تر، در زمان امپراطوری رمولوس آگوستولوس به سال ۴۷۶ میلادی سقوط می‌کند. روم غربی که به مرکزیّت شهر روم بوده شامل ایتالیای امروزی و سیسیل و ساردینیا بوده؛ و همچنین مناطقی از جمله:

گُل که شامل، فرانسه، بلژیک، لوکزامبورگ، بخشهایی از هلند، آلمان و سوئیس بوده؛ و هیسپانیا که به اسپانیا و پرتغال امروزی گفته می‌شده؛ و نیز بریتانیا که شامل انگلستان و ولز امروزی بوده؛ و همچنین آفریقای شمال غربی که مشتمل بر، تونس و الجزایر و مراکش و لیبی بوده را در بر می‌گرفته است.

پس از وقایع و فراز و نشیبهایی در منطقهٔ روم غربی و فروپاشی نظام قدرتمند سیاسی، پاپ و کلیسای کاتولیک رومی به تنها نهاد سازمان یافتهٔ قدرت در روم بدل می‌شود. هر چند قدرت واتیکان در روم فرآیندی تدریجی بود که از حدود سال ۴۷۶ میلادی آغاز شد امّا در قرون وسطی به اوج خود رسید و همچنان یکی از بزرگ‌ترین قدرتهای سیاسی و مذهبی به شما می‌رود که بسیاری از کشورهای اروپایی زیر نفوذ او می‌باشند.

واتیکانِ امروز به عنوان کشوری مستقل در شهر روم ایتالیا قرار دارد، شهری که قرنها پایگاه حکومت و قدرت او بوده. امّا نکتهٔ جالب این جا است که شهر روم، و به طور خاص واتیکان، تنها منطقه‌ای در جهان است که مشخّصاتش با مکاشفه ۱۷ : ۹ کاملاً هماهنگ می‌باشد، آن جا که خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «[۹]این جا است ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است» (مکاشفه ۱۷ : ۹). می‌دانید زن نماد کلیسا است و واتیکان مدّعی کلیسا بودن است که در روم بر اریکهٔ قدرت نشسته است. کجا؟ در شهری که بر روی هفت تپّهٔ معروف بنا شده است.

این هفت تپّه با نامهای: تپّهٔ پالاتین (Palatine Hill)، تپّهٔ کاپیتولین (Capitoline Hill)، تپّهٔ آونتین (Aventine Hill)، تپّهٔ کائلیان (Caelina Hill) تپّهٔ اسکوییلین (Esquiline Hill)، تپّهٔ کویرینال (Quirinal Hill)، و تپّهٔ ویمینال (Viminal Hill)، معروف می‌باشند.

هر چند امروزه برای گریز از این حقیقت واتیکان مدّعی است که در سمت غربی رودخانهٔ تیبر، و بر روی تپّه‌ای به غیر از هفت تپّه معروف که سمت شرقی این رودخانه قرار دارد، بنا شده است، امّا این ادّعا این حقیقت را پنهان نمی‌کند که مقر او: ۱- در زمان روم قدیم در روم بوده، دقیقاً در قلب روم؛ ۲- او امروزه نیز در بخش میانی روم قرار دارد، نه در خارج یا در حاشیهٔ آن؛ ۳- یک رودخانه دلیلی بر منفک شدن کوهی نیست که با نام‌گذاری سمت دیگر بتوان حقیقت وجودی آن را کتمان کرد؛ ۴- واتیکان از قرن پنجم به بعد بر اریکهٔ قدرت سیاسی و نظامی و دینی اروپا، در مرکزیّت روم قرار داشته؛ ۵- به لحاظ سیاسی و مذهبی و جغرافیایی حتّی امروز وقتی پرسیده می‌شود واتیکان کجا است؟ فقط یک جواب وجود دارد: روم.

او بر هر آن چه در این هفت تپّه قرار دارد استقرار و استیلا دارد؛ او که خود را کلیسا می‌داند در فرهنگ کتاب مقدّسی با نماد زن معرّفی می‌گردد مانند تمام کلیساهای دیگر؛ امّا مکاشفه او را با عنوان یک فاحشه که بر روی وحش سوار است خطاب می‌کند که پر است از نامهای کفرآمیز! نه عروس باکره مسیح با نام قدّوس خداوند.

«[۱]و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده گفت، بیا تا قضای آن فاحشهٔ بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،[۲]که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خَمر زنای او مست شدند. (این دوره‌ای است که واتیکان پادشاهان اروپا را در سیطرهٔ خودش در آورده بود. فقط کافی است به قدرت او در تاریخ کشورهای اروپایی نگاه کنید.)[۳]پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت. (این دورهٔ سوارکار اسب قرمز در مکاشفه است که با استناد به نامهای کفرآمیز دست به جنایات هولناک و ریختن خون مقدّسین می‌کرد. این خونها به عنوان نشانی بر دامان او تا روز داوری بر جای خواهد بود.)[۴]و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبّس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزیّن و پیاله‌ای زرّین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.

(به لباس و پوشش پاپ و سران واتیکان، و حتّی سربازان آنها توجّه کنید، آیا لباسهایی با رنگهای ارغوانی و قرمز و استفاده از زیورآلات طلا و ... و ثروت اندوزی آنان را می‌بینید؟)

[۵]و بر پیشانیش این اسم مرقوم بود، سِرِ و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.[۶]و آن زن را دیدم، مست از خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی نهایت تعجّب نمودم.[۷]و فرشته مرا گفت، چرا متعجّب شدی؟ من سِرِ زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل او است، به تو بیان می‌نمایم.[۸]آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.[۹]این جا است ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است» (مکاشفه ۱۷ : ۱ - ۹). این آیات اسرار زیادی در خود دارد که متأسّفانه چون موضوع این نوشتار نیست، فعلاً از آنها می‌گذریم.

او پدید آورندهٔ انحرافات کتاب مقدّسی یا همان رجاسات ویرانی و دشمنی با یهودیّت بود؛ آنگاه با راه‌اندازی پادشاهی خود و جنگها و خونریزیها و رجاسات بسیار خود را از لحاظ مالی بسیار ثروتمند ساخت. او تنها تشکّلات کلیسایی است که دارای یک سپاه نظامی می‌باشد. تاریخ او پر است از قتل عام و خونریزی. او با جنایاتی که بر مسیحیان روا داشت در ابتدا باعث جدایی بسیاری از تشکّلاتش شد و از دل او نخست پروتستانها و سپس فرقه‌های دیگری بیرون آمدند، برای همین خداوند او را با نام مادر فواحش خطاب می‌کند.

خدا از هر فرقه‌گرایی چه در عهد عتیق و چه در مسیحیّت بیزار است و از آن کراهت دارد. ماجرای قورح را به عنوان یک نمونه از تنفّر و برخورد خدا با فرقه‌گرایی به یاد بیاورید.

دانیال می‌گوید وقتی موسی و ایلیا قوم را با مسیح آشنا می‌کنند و به او شهادت می‌دهند، همان رجاست ویرانی که مسیحیّت را به انحراف و رجاست برده وارد عرصه می‌شود و در سرزمین اسرائیل بر کنگرهٔ هیکل خواهد نشست. او اسرائیل را نیز فریب خواهد داد و با او وارد یک معاهدهٔ ننگین خواهد شد. هرگاه کسی شاهد این لحظهٔ تاریخی باشد بداند تا پایان روز ششم از خلقت بیش از سه سال و نیم نخواهد ماند، زیرا این اتّفاق در پایان سه سال و نیم اوّل از هفت سال پایانی خواهد افتاد.

اکنون زمان آن است به کتاب مکاشفه برویم و آن چه خود خداوند عیسی مسیح در خصوص این روزها گفته است را ببینیم که تا چه اندازه دقیق و با نبوّتهای دانیال هماهنگی دارد.

خداوند عیسی مسیح نیز در کتاب مکاشفه به این دو درخت زیتون که منظور موسی و ایلیا می‌باشند اشاره می‌کند و می‌فرماید آنان شاهدان او هستند که برای شهادت بر او به میان اسرائیل باز خواهند گشت: «[۳]و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوّت نمایند.[۴]اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند» (مکاشفه ۱۱ : ۳ - ۴). آنان چه زمانی خواهند آمد و چه مدّت زمان بر روی زمین خواهند ماند؟ خداوند می‌گوید:"مدّت هزار و دویست و شصت روز"یعنی سه سال و نیم. خداوند عیسی مسیح نیز شهادت می‌دهد که این دو اکنون مانند"دو چراغدان در حضور خداوندِ زمین ایستاده‌اند"این دقیقاً با نبوّت دانیال یکی است و از یک واقعه حکایت می‌کند.

خداوند ادامه می‌دهد که اینان با همان قدرتی که روزی بر روی زمین بودند باز خواهند گشت. این دو پیش‌تر که بر روی زمین بودند در عصر خود، دریا و آبها را شکافته بودند و آسمان را از حرکت بازداشته و فرمان بر نباریدن باران داده بودند. حال خداوند می‌گوید که باز در زمانهای آخر باز خواهند گشت و با همان قوّتها که معرّفِ آنان هست خود را اثبات می‌کنند: «[۵]و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیّت رساند، آتشی از دهانشان بدر

شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هر که قصد اذیّت ایشان دارد، بدین گونه باید کشته شود.[۶]اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایّام نبوّتِ ایشان باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هرگاه بخواهند، به انواع بلایا مبتلا سازند» (مکاشفه ۱۱ : ۵ - ۶).

وقتی به آیهٔ ششم نگاه می‌کنیم چنین باید نتیجه گرفت، با وجودی که این دو نبی، مایهٔ فخر قوم اسرائیل هستند و در میان قومشان دارای اعتبار بسیار ویژه‌ای می‌باشند، امّا در میان قوم خود در زمانهای آخر احترام و آرامش نخواهند داشت، و به خاطر شهادت نام خداوند عیسی مسیح مانند تمام مسیحیان حقیقی و پیرو کلام مسیح می‌بایست با دشمنیهای بسیاری مواجه شوند. به خاطر همین دشمنیها مجبور به انجام معجزات بسیار بزرگی خواهند شد.

خداوند ادامه می‌دهد که در انتها، یعنی در پایان سه سال و نیم اوّل، پس از نشان دادن آیات و معجزات بسیار آنان را خواهند کشت و سه روز و نیم بر دار خواهند کشید و تمام مردم دنیا بر آنان خواهند نگریست و شادی خواهند نمود. می‌دانیم که این فقط در عصر تکنولوژی امروزی که رسانه، و ماهواره و اینترنت وجود دارد امکان پذیر است تا همهٔ دنیا شاهد یک واقعه در لحظهٔ وقوع باشند. پس از بر دار کشیدن آنان، در میان دیدگان همه زنده شده و به آسمان خواهند رفت.

«[۷]و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه بر می‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کُشت[۸]و بدنهای ایشان در شارعِ عامِّ شهر عظیم که به معنیِ روحانی، به سدوم و مصر مسمّی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.[۹]و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امّتها، بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنهای ایشان را به قبر سپارند.[۱۰]و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یک دیگر هدایا خواهند فرستاد، از آن رو که این دو نبی ساکنان زمین را معذّب ساختند.[۱۱]و بعد از سه روز و نیم، روح حیات

از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگانِ ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت» (مکاشفه ۱۱ : ۷ - ۱۱).

در آیهٔ هفتم به وحش اشاره شده، این همان بانیِ رجاست ویرانی و خراب کنندهٔ کلیسا است، که مسبب کشته شدن موسی و ایلیا خواهد شد. خداوند عیسی مسیح پیش‌تر و قبل از مصلوب شدن و فرستادن کتاب مکاشفه، این شخص و نهاد او را با عنوان"مکروه ویرانی"به شاگردانش معرّفی نموده بود و آن را به عنوان نشانه‌ای قوی از نزدیک شدن به زمان آخر اعلام کرد: «[۱۵]پس چون مکروهِ ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدّس برپا شده بینید هر که خوانَد دریافت کند[۱۶]آنگاه هر که در یهودیّه باشد به کوهستان بگریزد؛[۱۷]و هر که بر بام باشد، به جهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛[۱۸]و هر که در مزرعه است، به جهت برداشتن رخت خود برنگردد.[۱۹]لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام![۲۰]پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سَبَّت نشود،[۲۱]زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد![۲۲]و اگر آن ایّام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد» (متّی ۲۴ : ۱۵ - ۲۲).

دقّت نمایید، چنان چه کسی به اشتباه یا حتّی از روی غیرت نسبت به خداوند چنین اندیشیده است که منظور از"مکروه ویرانگر"بنای مسجد الاقصی می‌باشد، سخت در اشتباه می‌باشد. این برداشت به هیچ وجه مطابق کلام خداوند عیسی مسیح نیست؛ هر چند واقعیّت دارد که این بنا در تضاد با پرستش خدای زنده در شهر مقدّس قرار گرفته.

از نظر تاریخی، مسجدالاقصی متعلّق به قرن هفتم میلادی است و تا کنون بیش از ۱۳۰۰ سال از ساخت آن می‌گذرد. در حالی که در نبوّت دانیال و نیز در گفته‌های خداوند عیسی مسیح در انجیل متّی باب ۲۴، اشاره به نشانه‌ها و وقایعی دارد که نمایانگر اواخر زمان و پایان عالم می‌باشد. بنابراین، اگر وجود مسجدالاقصی ملاک پایان دنیا بود، جهان باید تا کنون به پایان می‌رسیده؛ امّا هنوز دنیا پا برجا است.

با این حال، اگر منظور از مکروه ویرانگر قدرتی ویرانگر همچون واتیکان باشد که پس از آشنایی قوم با خداوند از طریق شهادت موسی و ایلیا در نقابی فریبنده با رجاسات خود بر کنگره هیکل بنشیند و اسرائیل را فریب دهد و با او وارد معاهده‌ای ننگین شود، آنگاه می‌توان این وقایع را به هفت سال پایانی دنیا، در روز ششم از خلقت و پایان سه سال و نیم اوّل از هفت سال پایانی نسبت داد.

کتاب مکاشفه می‌گوید، اندکی بعد از کشته شدن و صعود موسی و ایلیا به آسمان کلیسای عروس به آسمان خواهد رفت و باکره‌های نادان نیز به بیابانی خاص و مکانی سرّی خواهند رفت تا سه سال و نیم دوّم که زمان پایانی از انتهای روز ششم است به اتمام برسد. پس از آن خداوند عیسی مسیح با لشکریان و مقدّسانش به زمین باز خواهند گشت.

دقیق‌ترین نشانه‌ای که کتاب مقدّس برای دانستن انقضای زمان در روز ششم به ما می‌دهد همانا بازگشت موسی و ایلیا است که می‌بایست منتظر آن زمان بود. تا این نبوّت به تحقّق نرسد، فریب نخورید، هر پیش‌بینی دیگری دروغ خواهد بود.

باز یک نشانهٔ دیگر خداوند عیسی مسیح برای ما گذاشته که مربوط به آخرین لحظات در روزهای پایانی از سه سال و نیم دوّم می‌باشد. هرگاه کسی در آن زمان در حیات بود با دیدن این نشانه باید بفهمد که پایان همه چیز عنقریب خواهد بود: «[۲۹]و فوراً بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوّتهای افلاک متزلزل گردد» (متّی ۲۴ : ۲۹).

تاریکی آفتاب، اشاره به دود بسیار غلیظی دارد که تمام زمین را فرا می‌گیرد و آن چنان خواهد بود که تفاوتی بین شب و روز نخواهد بود به حدّی که مطلقاً نور خورشید و آسمان دیده نخواهد شد. این وضعیّت با دانشی که امروزه داریم فقط در یک صورت امکان پذیر است؛ و آن این که تمام زمین در اثر انفجارات هسته‌ای در تمام چهار گوشهٔ جهان نابود شود.

اشعیای نبی نیز از چنین وضعیّتی در زمان آخر پیشگویی کرده بود: «[1]اینک خداوند زمین را خالی و ویران می‌کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می سازد.[2]و مَثَل قوم، مَثَل کاهن و مَثَل بنده، مَثَل آقایش و مَثَل کنیز، مَثَل خاتونش و مَثَل مشتری، مَثَل فروشنده و مَثَل قرض دهنده، مَثَل قرض گیرنده و مَثَل سودخوار، مَثَل سود دهنده خواهد بود.[3]و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است.[4]زمین ماتم می‌کند و پژمرده می‌شود. ربع مسکون کاهیده و پژمرده می‌گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می‌شوند.[5]زمین زیر ساکنانش ملوّث می‌شود زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته‌اند.[6]بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته‌اند. لهذا ساکنان زمین سوخته شده‌اند و مردمان، بسیار کم باقی مانده‌اند» (اشعیا ۲۴ : ۱ - ۶).

دو نکتهٔ جالب در این نبوّت قابل تعمّق است! اوّل این که در آیهٔ پنجم علّت اصلی وقوع این مصیبت را تجاوز از شریعت خدا، و شکستن عهد جاودانی با او می‌داند. این خطایی است که اسرائیل و کلیسا در هفت سال پایانی می‌کنند و بالکل از شریعت خدا خارج خواهند شد تا جایی که آن رجاست ویرانی فرصت خواهد یافت و بر کنگرهٔ هیکل یعنی مکان مقدّس خواهد نشست و بر تمام ممالک جهان سیطره خواهد یافت. کتاب مکاشفه وقایع آن روزها را کاملاً پیشگویی کرده که جهت اطّلاعات بیشتر می‌توانید به آن رجوع نمایید.

و دوّمین نکته در آیهٔ ششم وجود دارد که به دو موضوعِ مهم اشاره می‌کند: اوّل آن که تمام جهان و مردم روی زمین در آتشی عظیم خواهند سوخت، این نیز تأییدی است که می‌بایست در انتها، منتظر یک سلسله انفجارهای هسته‌ای، از سوی دولتهای دیوانه و قدرت طلب بود که همهٔ زمین را به نابودی خواهند کشاند. و دوّم آن که می‌گوید، «و مردمان، بسیار کم باقی مانده‌اند» این مردمِ اندکی که زنده خواهند ماند همان باکره‌های نادان می‌باشند، اینان همان کلیسای برگزیده و برجای مانده از ربودگی در روی زمین

می‌باشند که در سه سال و نیم دوّم و پایانی خداوند آنان را به بیابان می‌برد و از آنان محافظت می‌کند، زیرا به هر حال برگزیده و جزو کلیسای خداوند عیسی مسیح هستند که شهادت او را تا به انتها حفظ خواهند نمود.

علاوه بر مثل"حکایت ده باکره"که مسیح به این گروه اشاره نموده بود، در کتاب مکاشفه نیز از وضعیّت اینان پیشگویی کرده است: «۶و زن به بیابان فرار کرد که در آن جا مکانی برای وی از خدا مهیّا شده است تا او را مدّت هزار و دویست و شصت روز بپرورند» (مکاشفه ۱۲ : ۶). باز یادآور می‌شوم که زن نماد کلیسا است؛ باکره‌های نادان به بیابانی خاص که خدا برایشان مهیّا می‌نماید برده خواهند شد، و این مدّتِ هزار و دویست و شصت روز، همان سه سال و نیم دوّم از آخرین هفته از هفتاد هفتهٔ دانیال می‌باشد.

یک توضیح کوتاه: آیاتی که از کتاب مکاشفه و دانیال آورده شد دارای تعاریف و تعالیم بسیار زیادتری از آن چه گفته شده می‌باشد، این آیات حقایقِ عجیب و شگفت‌آور بسیار دیگری با خود دارد که با قسمتهای دیگر کتاب مقدّس در هماهنگی می‌باشد، لذا به آنها به همین سادگی و کوتاهی نگاه نکنید.

وضعیّت مردم در زمان آخر:

چیزی که شاید کمتر یا اصلاً به آن توجّهٔ چندانی نشده، وضعیّت حکومتها، کلیساها و مردم در زمان آخر است. همیشه اکثر مسیحیان مشتاق دانستن اتّفاقاتِ زمان آخرند، گویی در کنار کنجکاوی از بلاهایی که قرار است بر سر دیگران بیاید، به دنبال یک قصهٔ مهیّج می‌گردند. بسیار کم پیش آمده که توجّهٔ کسی به وضعیّت مردم در جایگاه‌های مختلف اجتماعی در آن عصر جلب شده باشد. گویی کسی نگرانی از وضعیّت خود در زمانهای آخر ندارد و بسیار با اطمینان از حال و اوضاع خود، حتّی تمایلی به دانستن علّت وقایع وحشتناکِ زمانهای آخر نیز ندارد.

البتّه داشتن چنین اطمینان و ایمانی، نیکو است! به شرط آن که شخص در یک توهّم کاذب از خود نباشد، و یا این که هر روز زندگی خود را زیر نور کلام خدا قرار داده و با آن به درستی سنجی از خود رسیده باشد.

بر خلاف تصوّر همگان که می‌پندارند مسبب فجایعِ زمانهای آخر که موجب نابودی دنیا می‌شود، ازدیاد ظلم، جنایات، بت پرستی، خشونتهای اسلام‌گرایانِ تندرو، و یا احزاب و گروه‌های نژاد پرست دیگر می‌باشد، این چنین نیست، بلکه فقط و فقط به خاطر ارتداد حکومتهای مدّعی مسیحیّت، کلیساها و مردمِ به ظاهر مسیحی آن دوران خواهد بود.

اگر به تاریخ بشریّت نگاه کنید، به غیر از بلای مصر که به منظور خاصی بوده، دو مرتبه خدا جهان را به قصد هلاکتِ بشر زده است. بار اوّل در زمان نوح بود که خدا کل جهان را هلاک نمود، و بار دوّم در زمان ابراهیم و لوط بود که خدا شهر سدوم را با آتش و گوگرد از آسمان زد. یک بار دیگر قرار بود مردم نینوا را هلاک کند، که با توبهٔ تمام اهل نینوا خدا از غضب خود برگشت و به اهالی آن شهرِ بزرگ رحم نمود. امّا حسب نبوّتهای انبیا، و شرح جامعِ کتاب مکاشفه از وقایع آخرالزمانی، خدا برای بار سوّم و آخرین مرتبه، در انتهای روز ششم دوباره جهان را خواهد زد؛ امّا این بار بسیار خاص‌تر خواهد بود.

این را بدانید در قانون خداوند انتهای روز ششم نباید با هلاکت بشر به انتها می‌رسید، بلکه در نیکویی مانند سایر روزهای خلقت می‌بایست از روزی به روز دیگر منتقل می‌شد، امّا گناهان و رجاسات بشر، انتهای روز ششم از خلقت را با غضب خدا همراه نمود که در این بخش قصد پرداختن به آن را داریم.

در انتهای زمان، غضبی خواهد آمد به گستردگی طوفانِ زمان نوح که تمام جهان را در بر می‌گیرد، و به وحشتناکی و شباهت هلاکت سدوم در زمان ابراهیم و لوط که تمام جهان به آتش کشیده خواهد شد؛ یعنی غضبی به مراتب بدتر، فجیع‌تر و هولناک‌تر از دو دفعه پیشین.

یک فاجعهٔ بسیار بزرگ در راه است که در شکل‌گیری آن حکومتهای مدّعی مسیحی بودن، کلیساها و مردم به ظاهر مسیحی نقشی اساسی دارند. حسب کلام خدا مردم آن زمان تماماً به شباهت زمان نوح و سدوم خواهند شد. اگر بشر بخواهد از این فاجعه در امان بماند می‌بایست مانند مردم نینوا توبه نموده و سریعاً تمام رجاساتی که آنان را به شباهت مردمِ این دو مقطع از تاریخ می‌کند، از خود دور سازند. امّا افسوس که این امکان‌پذیر نخواهد بود! زیرا وقتی خداوند فرموده که در انتها آن گونه خواهد شد، قطعاً همان گونه خواهد شد.

روزی خداوند عیسی مسیح در جواب فریسیان در خصوص زمان بازگشت خود و آمدن ملکوت خدا، پرده از حقایق تلخ زمانِ آخر برداشت. به نوعی به آنان اعلام کرد که هرگاه مردم دنیا به شباهت مردم زمان نوح و زمان لوط درآیند ظهور مجدّد او و زمان ملکوت و پادشاهی خدا فرا خواهد رسید.

«[۲۶]و چنان که در ایّام نوح واقع شد، همان طور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود،[۲۷]که می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت.[۲۸]و همچنان که در ایّام لوط شد که به

خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند،[۲۹]تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت.[۳۰]بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود» (لوقا ۱۷ : ۲۶ - ۳۰).

با توجّه به این که خداوند عیسی مسیح چندین بار در خصوص زمانهای آخر و وضعیّت مردم سخن گفته و حتّی پس از صعود به آسمان نیز نگران کلیسای خود بوده، وقایعی که بر کلیسا خواهد گذشت را در قالب کتابی به نام مکاشفه به شاگردش یوحنّا می‌سپارد و او با ریز جزئیات همه را مکتوب می‌دارد. امّا متأسّفانه هنوز کسانی که خود را مسیحی می‌دانند به هشدارهای خداوند در این کتاب کوچک‌ترین توجّه‌ای نمی‌کنند!

مردم زمان آخر مانند مردم زمان نوح و سدوم خواهند بود. با توجّه به این که قوم اسرائیل، قوم برگزیدهٔ خدا در میان تمام امّتها است، و کلیسا که بدن خداوند عیسی مسیح و برگزیدهٔ او می‌باشد، و همچنین به استنباط این که تمام کتب مقدّس و کتاب مکاشفه برای این دو دسته فرستاده شده، بهتر است دقیق‌تر بگویم، مسیحیان و یهودیانِ در زمان آخر به شباهت مردم زمان نوح و سدوم خواهند شد.

متأسّفانه این تلخ‌ترین باور، امّا حقیقت است. علّت فساد و غضب خدا در زمان آخر در حقیقت تمام جوامع به ظاهر مسیحی خواهند بود، که نام خداوند را به رجاست خواهند کشاند. می‌دانیم که پس از آمدن موسی و ایلیا قربانیها و هدایا که حسب شریعت انجام می‌شد، متوقّف خواهند شد و عدّه‌ای از یهودیان حسب شهادت موسی و ایلیا به مسیح ایمان خواهند آورد. پس از آن، حسب ایمان، در نظر خدا، قومیّت یهود و مسیحیّت یکی خواهند بود و تنها یک ایمان به نام خداوند عیسی مسیح خواهد بود. لذا درست‌تر است بگوییم فرقه‌های منحرف شده از اصالت مسیحیّت باعث نابودی دنیا خواهند شد. این حقیقت را کتاب مکاشفه کاملاً واضح نشان می‌دهد، ولیکن چون بررسی و شرح کامل وقایع کتاب مکاشفه منظور این کتاب نیست، به شرح مطالب مربوط به آن در مکاشفه

نمی‌رویم و با استناد به کلام خداوند عیسی مسیح در باب هفتم از انجیل لوقا به بررسی این حقیقت می‌پردازیم.

برای ادامه لازم است تا هر گونه تعصّب فرقه‌ای را کنار گذاشته و با چشم باز به وقایعِ آخرالزمان که از مدّتها پیش در جهان شروع به ایجاد تغییرات نموده نگاه و با کلام خدا مقایسه نمایید. آنگاه خواهید دید حکومتها، کلیساها و مردم به ظاهر مسیحی به کدام سو می‌روند و در نهایت به کجا خواهند رسید.

خداوند عیسی مسیح، روزهای آخر را به شباهت ایّام نوح و لوط تشبیه نمود. بیایید حسب کتاب مقدّس به آن ایّام نگاه کنیم. در زمان نوح چه وضعیّتی بود که باعث غضب خدا و نابودی کل دنیا شد؟

«[1]و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولّد گردیدند،[2]پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشتن می‌گرفتند.[3]و خداوند گفت: روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایّام وی صد و بیست سال خواهد بود.[4]و در آن ایّام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند، ایشان جبّارانی بودند که در زمان سَلَفْ، مردان نامور شدند.[5]و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصوّر از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.[6]و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت.[7]و خداوند گفت: انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسّف شدم از ساختن ایشان.[8]امّا نوح در نظر خداوند التفات یافت» (پیدایش ۶ : ۱ - ۸).

دختران آدمیان، همان گونه که از نامشان مشخّص است به معنی انسانهایی از جنس زن می‌باشند که از نسل آدم ازدیاد یافته‌اند. در نسل آدم پسران نیز بودند که اسامی

برخی از آنان مانند شیث و آنوش و قینان و دیگران در همان مقطعِ اوّلیّه در کتاب پیدایش ذکر گردیده است، امّا کتاب در قسمت طوفان نوح فقط به دختران آدمیان اشاره می‌کند و سر صحبت او با پسران آدمیان نیست. نسل آدم حسب نکاح با هم در دنیا ازدیاد یافتند تا این که حدود نهصد سال بعد، کتاب مقدّس به یک نوع نکاحی نو از دو گروه مختلفِ انسانی اشاره می‌کند. نکاح بین"پسران خدا"با"دختران آدمیان".

خوب دقّت کنید! تا پیش از این امکان نداشت چنین اتّفاقی افتاده باشد زیرا کتاب مقدّس می‌گوید این اتّفاق در زمان نوح به وقوع پیوست. همچنین کتاب مقدّس فقط به نسل آدمیان اشاره می‌کند که تا پیش از آن زمان در زمین در حال زیاد شدن بودند. پس این پسران خدا چه کسانی بودند؟

اگر خوب توجّه کرده باشید بر خلاف سایر جاهای کتاب مقدّس که از نکاح بین پسران و دختران اقوام دیگر با یک دیگر حکایت می‌کند، در زمان نوح فقط صحبت از پسران خدا با دختران آدمیان هست، حتّی صحبتی از پسران یا نسل قائن نیز نشده! نکتهٔ جالب دیگر این که گویی چیزی به نام"دختران خدا"وجود نداشتند تا با"پسران آدمیان" نکاح کنند! این بدان معنی است که با انسانهایی مواجه هستیم که صرفاً از جنس مذکر بوده و دقیقاً مانند آدم می‌بایست خلق شده باشند، مستقیم توسّط خدا و هیچ جنس زنی در میانشان نبوده؛ کما این که حوّا که اوّلین زن روی زمین بود نیز مانند آدم و سایر انسانهای مذکّر یاد شده از خاک زمین ساخته نشده بود.

آدم نیز این چنین بود. او خلقت مستقیم خدا بوده و بعدها خدا زن را از روی استخوانی از آدم پدید آورد، یعنی زن مانند آدم یک خلقت مستقل از خاک زمین نبود. حال وقتی می‌خوانیم پسران خدا، منظور باید انسانهای دیگری مانند آدم باشند که مخلوق مستقیم خدا بوده‌اند، آیا کتاب مقدّس این را تأیید می‌کند؟ آیا می‌توان ردی از این خلقت در کتاب مقدّس یافت؟

همان طور که می‌دانید کتاب پیدایش در چند باب اوّلش تماماً در ایهام و تشبیه و رمز و راز گفته شده، پس می‌بایست با دیدی مکاشفه گونه و حکمتی آسمانی به آن نگریست. خوب که به آیات ۸ و ۹ از باب دوّم پیدایش نگاه کنید یک ترتیب خلقتی را می‌بینید که مکتوب گردیده: «[۸]و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غَرْس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آن جا گذاشت.[۹]و خداوند خدا هر درخت خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را» (پیدایش ۲ : ۸ - ۹).

در آیهٔ هشتم می‌گوید ابتدا خدا آدم را ساخت (فقط آدم و نه هیچ کس دیگری از جنس انسانی) و پس از آن باغی در عدن غرس می‌کند (این باغ یک باغ گیاهی بوده و وقتی می‌گوید غرس نمود دقیقاً مفهوم آن درختانی است از جنس گیاهان)؛ یعنی خدا یک باغ با درختانش را پس از خلقت آدم مهیّا می‌سازد؛ و وقتی که کار ساخت باغ تمام می‌شود وارد مرحلهٔ بعد می‌گردد. مرحلهٔ بعد چه بود؟ «و آن آدم را که سرشته بود، در آن جا گذاشت.» آن آدم، یک انسان بود، او تا آن لحظه تنها انسان خلق شده بود و خدا او را به داخل باغ برد.

در آیهٔ بعدی موضوع جالب می‌شود! باید متوجّه باشید که دیگر لزومی نداشت دوباره از رویانیدن درختان در عدن چیزی گفته شود وقتی که دقیقاً یک آیه قبل‌تر به آن اشاره شده بود! مگر این که منظور از ذکر مجدّد اسم درختان باید چیز دیگری بوده باشد. باز جالب این که کلام روی نام دو تا از این نوعِ درختان که دارای نامهای عجیب بودند زوم می‌نماید! یکی با نام درخت حیات و دیگری با نام درخت معرفت نیک و بد. اگر پیغام انجیل را کامل و دقیق از یک مبشّر مسح شده خداوند شنیده باشید باید بدانید منظور از این درختان چیست، در غیر این صورت اکیداً توصیه می‌شود کتاب"سرگذشت انسان"را بخوانید که مطالب آن برای درک کامل کتاب پیدایش و خیلی حقایق دیگر در مسیحیّت شدیداً ضروری است.

به هر حال، می‌دانیم منظور از درخت حیات، خود خداوند در کالبدی جسمانی است، و درخت معرفت نیک و بد، شیطان است که در کالبد مار آشکار شده بود. لذا سایر درختان باغ عدن بدون شک باید انسانهای دیگری از نوع آدم باشند که مانند آدم در باغ عدن از خاک زمین سرشته شده بودند.

حزقیال نبی در باب ۳۱ کتاب خود وقتی که از حضور شیطان در باغ عدن صحبت می‌کند به شکلی واضح‌تر به این درختانِ در باغ عدن اشاره می‌کند: «[۷]پس در بزرگی خود و در درازی شاخه‌های خویش خوش نما شد چون که ریشه‌اش نزد آبهای بسیار بود. [۸]سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه‌هایش مشابهت نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود.[۹]من او را به کثرت شاخه‌هایش به حدّی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند» (حزقیال ۳۱ : ۷ - ۹).

با توجّه به حزقیال باب ۲۸ که در توصیفات شیطان، او را کامل زیبایی معرّفی می‌کند، کاملاً آشکار می‌گردد که منظور از این درخت بسیار زیبا و خوش نما در باب ۳۱، همان شیطان است، او در باغ عدن بود. و جالب‌تر در آیهٔ نهم است که از حسادت سایر درختانِ عدن نسبت به او حکایت می‌کند. حسد! امری است که در بین تمام مخلوقات خدا فقط در انسانها وجود دارد و کلام خدا می‌گوید درختان باغ عدن نسبت به شیطان حسد می‌ورزیدند. قطعاً این درختان می‌بایست انسانهای دیگری با روحیّاتی مانند آدم می‌بودند.

در ادامهٔ باب دوّم پیدایش می‌خوانیم که حوّا پس از سایر انسانها ساخته می‌شود: «[۲۱]و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد.[۲۲]و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.[۲۳]و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب"نسا"نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد» (پیدایش ۲ : ۲۱ - ۲۳).

آدم بر خلاف تمام نسل خود که حسب ارتباط جنسی بین مرد و زنی وارد دنیا شده‌اند، یک خلقت خاص بود که بدون واسطهٔ آمیزش جنسی بین دو تن، توسّط خدا از خاک زمین سرشته شده بود، از این روی حسب آموزه‌های کتاب مقدّسی، آن آدمِ اوّلیّه نیز مانند فرشتگان آسمان، در کتاب مقدّس پسر خدا نامیده می‌شود؛ به همین قسم نیز تمام آن درختان باغ عدن، یا به عبارت مکشوف شده و صحیح‌تر، تمام آن انسانهایی که مانند آدم از جنس مذکّر و از خاک سرشته شده بودند نیز، با عنوان پسران خدا ذکر گردیده‌اند؛ در صورتی که هرگز کتاب مقدّس به زن یا همان حوّا عنوان دختر خدا را نداده.

حالا برگردیم به باب ۶ کتاب پیدایش، پسران خدا. این پسران چه کار کردند؟ آنان با دختران آدمیان نکاح کردند. می‌توانید درک کنید چه شد؟ بگذارید این کارِ آنان را آشکارتر کنیم! خدا حوّا را ساخت تا معاون آدم باشد، قرار نبود آنان با هم نکاح کنند، و وقتی این کار را کردند زمین ملعون شد (البتّه با در نظر گرفتن رابطهٔ بین زن با مار پیش از آمیزش با آدم) و خدا آدم و حوّا را از باغ عدن بیرون انداخت.

یک گناه، یک ارتباط جنسی که باعث خلقت انسانی دیگر از طریقی غیر از آن چه خدا انجام می‌داده و در ارادهٔ او بود اتّفاق افتاد، این همان میوهٔ ممنوعه از درخت معرفت نیک و بد بود. این همان آموزهٔ شیطان بود که ابتدا توسّط مار به زن آموخته شد و سپس زن آن را به آدم آموخت و نتیجتاً تمام زمین در گناه و از نظر خدا ملعون شد. این شبیه سازی کارِ همیشهٔ شیطان بر ضد خدا است، همان گونه که در عصر حاضر نیز سعی در به وجود آوردن انسانها به طُرُق دیگر و از راه شبیه سازی دارد! امّا در آن مقطع خدا جهان را نزد! چرا؟ چون هنوز سایر پسران خدا در قداست بودند و به خاطر آنان نمی‌توانست بزند. در جایی که هنوز مقدّسانی به اندازهٔ معیار خدا باشند، او آن منطقه را نخواهد زد.

این جا نظر شما را به صحنه‌ای که ابراهیم سعی می‌کند تا با شفاعت مانع غضب خداوند و هلاکت سدوم شود جلب می‌کنم. به یاد داشته باشید که مردم زمان آخر به شباهت مردم سدوم نیز خواهند بود!

ابراهیم به خداوند گفت شاید دَه نفر عادل در آن شهر باشند، که خداوند گفت اگر دَه نفر یافت شوند آن جا را نخواهم زد: «[۳۲]گفت: خشم خداوند، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آن جا یافت شوند؟ گفت: به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت» (پیدایش ۱۸ : ۳۲). می‌بینید؟ در سدوم حتّی ده نفر عادل نبودند که باعث شود خدا آن شهر را نزند. در زمان آخر نیز این گونه خواهد بود در کل جهان حتّی ده مسیحی حقیقی یافت نخواهد شد تا مانع از زدن خدا شوند.

آنگاه کشورهای مدّعی مسیحیّت! و فرقه‌های منحرف شده از مسیحیّت، خود را یک جامعهٔ مسیحی و تنها کلیسای حقیقی می‌دانند! بسیاری خود را مسیحی می‌خوانند. با توجّه به آن چه خداوند ما نشان می‌دهد در زمانهای آخر زمین پر خواهد شد از مسح شدگان کاذب که مسح و قوّت خود را از شیطان خواهند گرفت امّا در گمراهی آن را از خداوند عیسی مسیح می‌دانند.

در زمان نوح تمام این پسران خدا نیز همان گناهی را کردند که آدم در باغ عدن نمود و موجب لعنت خدا و بیرون انداخته شدن او و زن گردید. آنان یک گونهٔ جدید از انسانها را به وجود آوردند، فرزندانی ترکیبی از جنس پسران خدا و دختران آدمیان، این جنس بسیار وحشی و ستمگر شدند. با گسترش و همه‌گیر شدن این نکاح بین تمام پسران خدا دیگر قداستی در زمین باقی نماند، تا این که در زمان طوفان نوح دیگر تعداد عادلان یعنی کسانی که به این التقاط مبتلا نشده بودند به کمتر از ده نفر رسید.

کل عادلان که شامل: نوح، همسر او، سه پسر و سه عروسش بودند، هشت تن می‌شدند: «[۶]و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون

گشت.[۷]و خداوند گفت: انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسّف شدم از ساختن ایشان[۸].امّا نوح در نظر خداوند التفات یافت» (پیدایش ۶ : ۶ - ۸).

پس خدا تمام زمین را با طوفان آب از نجاست شست و پاک نمود و هر جنبنده‌ای که در زمین بوده را محو ساخت. امّا نوح را کنار گذاشت به آن دلیل که در رگهٔ او تداخلی از نکاح با پسران خدا نبود.

دقّت کنید که بخشی از این مطالب به پیغام نجات مربوط می‌گردد، امّا برای ادای حق مطلب، چکیده‌ای که موجب معرفت گردد، در این جا بیان می‌شود. ما می‌دانیم که در باغ عدن، پس از گناه آدم و حوّا، خود خداوند برای آنان قربانی گذرانید و ایشان را پوشانید. و نیز خداوند عیسی مسیح، که از نسل آدم است، بعدها برای پرداخت فدیهٔ اعظم برای نجات نسل بشر به جهان آمد.

پسران خدا، در آغاز و پیش از فساد، در حالت تقدّس بودند؛ امّا پس از آمیختگی با دختران آدمیان، فساد در ایشان نیز راه یافت. این انحراف ادامه یافت تا جایی که آخرین نفر نیز آلوده شد، و این امر به زمان نوح رسید؛ زمانی که در نظر خداوند، زمین از فساد پر شد و شایسته داوری گردید، امّا نوح و خانواده‌اش چون دارای چنین التقاطِ نسلی نبودند می‌توانستند حسب منجی که می‌بایست از همان نسل می‌آمد نجات یابند.

اکنون ممکن است پرسیده شود: چرا این "پسران خدا" نمی‌توانستند از همان قانون فدیه‌ای که در خون خداوند عیسی مسیح برای نجات بشر بوده، بهرهمند شوند؟ باید توجّه داشت که منجی می‌توانست فدیهٔ گناهان نسل آدم را پرداخت کند از آن روی که او نیز به لحاظ جسم از نسل و خویش آدم محسوب می‌شود.

همان گونه که فدیهٔ خون خداوند عیسی مسیح نمی‌تواند گناه فرشتگان آسمان را که کتاب مقدّس به آنان نیز در ابتدای قداست با عنوان پسران خدا خطاب می‌کند

پرداخت کند، لذا نمی‌تواند گناهان سایر پسران خدا بر روی زمین که انسان بودند ولی از نسل آدم محسوب نمی‌شدند را تاوان دهد. حسب قانون قربانی برای هر یک از پسران خدا که دختران آدمیان را نکاح کردند و صاحب فرزندانی شدند، یک منجی از میان هر کدام از آنان لازم می‌بود. و حال آن که در ارادهٔ خدا از نسل گناهکارِ شکل گرفته‌ای که می‌بایست نجات یافته و وارد ملکوت می‌شدند، فقط ذرّیّت آدم پیش از بنیاد عالم منظور بوده.

از همین روی، پسران خدا تا زمانی که وارد یک التقاط با زنی از نسل آدم نمی‌شدند، فرصت داشتند هر کدام حسب خلقتی که مستقیم از خدا یافته بودند مانند فرشتگان آسمان در انتها وارد ملکوت آسمان و ابدیّت گردند؛ امّا با گناهی مشابه آدم و در نظر گرفتن این که هیچ منجی برای آنان مقرّر نشده بود، این فرصت را از دست دادند و امّیدی به رهایی آنان از اسارت شیطان نبود. در نتیجه، با آلوده شدن تمام پسران خدا، جهان در نظر خدا به پایان خود رسید، و کل دنیا را زد.

در زمان آخر نیز وضع به همین وخامت است، کشورها، کلیساها و مردمان به ظاهر مسیحی تمام کلام خدا را رد خواهند نمود و با آموزه‌های شیطان پیوند خواهند خورد. پس خدا مانند زمان نوح، همان گونه که اوّل عادلان را در کشتی قرار داد تا نجات یابند، و سپس مابقی جهان را هلاک ساخت، ابتدا باکره‌های نادان که برگزیدگان او از جهان هستند را به مکانی امن می‌برد و آنگاه تمام جهان را خواهد زد امّا این بار به شباهت سدوم. آیا خوانده‌اید سدوم چگونه زده شد؟ ابتدا دو فرشته از سوی خدا لوط و همسر و دو دخترش را که کلاً چهار تن بودند از سدوم بیرون آوردند و بعد تمام سدوم را با آتش از آسمان زد.

خداوند عیسی مسیح می‌گوید در زمان آخر مانند زمان نوح خواهد بود. ای وای! این خیلی هولناک است! وقایع گذشته سایه‌هایی بودند از امور روحانی آینده. سالها است به روزهای آخر داخل شدیم، نبوّتها این را نشان می‌دهند. وضعیّت مشابه زمان نوح را از همین الآن می‌توانید ببینید، فقط هنوز تمام پسران خدا یعنی کلیسای برگزیدهٔ خداوند به

رجاست آلوده نشده‌اند، اگر هنوز خدا زمین را نزده به خاطر حضور همین اندک شمار از پسران خدا است، امّا دنیا با سرعت به سوی تعفّن و غضب به پیش می‌رود.

پسران خدا، سایه‌هایی از کلیسای برگزیده و بدن روحانی مسیح بودند. آنانی که فرا خوانده شده‌اند برای حیات ابدی، آنانی که مانند نمک و نور در جهانند. آنانی که می‌بایست تماماً با کلام حیات خدا زندگی کنند. آنانی که به واسطهٔ روح‌القدس در روند تولّد تازه قرار دارند.

حال در زمانهای آخر چه خواهد شد؟ ای وای! بسیاری از همین فراخواندگان بر ضد کلام خدا خواهند شد؛ طریق تولّد تازه در روح خدا را ترک خواهند کرد و با دنیا التقاط خواهند یافت؛ به سمتی خواهند رفت که منع شده بودند؛ پاکی و خلوص خود را از دست خواهند داد؛ فرزند خواندگی خدا را با فرزند خواندگی شیطان معاوضه خواهند نمود؛ تا جایی که خداوند عیسی مسیح به ایشان خواهد گفت: «[۲۳]آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متّی ۷ : ۲۳). دقیقاً مانند آن چه پسران خدا در زمان نوح کردند و ارزش و جایگاه عالی خود را ترک نمودند و با پیوند خوردن در ریشهٔ گناهی که در نسل آدم بود خود و تمام دنیا را نجس ساختند.

دنیا با سرعت به این سمت در حال حرکت است. چند کشور در دنیا مدّعی مسیحی بودند و دین رسمیشان مسیحی است؟ چند تا از این کشورهای مدّعیِ مسیحی، به صورت پادشاهی‌اند؟ کاری به کشورهای پادشاهی اسلامی یا هر نوع پادشاهی دیگری نداریم، کتاب مقدّس فقط کشورهای پادشاهیِ مسیحی را مخاطب قرار داده. می‌دانید خداوند عیسی مسیح در خصوص این کشورها چه می‌گوید؟: «[۱]و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت، بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،[۲]که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خَمر زنای او مست شدند» (مکاشفه ۱۷ : ۱ - ۲).

می‌دانید؟ منظور از این فاحشهٔ بزرگ، کلیسای کاتولیک رومی - واتیکان است. آیا می‌دانید چرا به او فاحشه می‌گویند؟ در ابتدا یک کلیسای رومی بود که تحت هدایت رسولان مسیح و شاگردان پولس رسول مانند پَرِسْکلَّه و اکیلا هدایت می‌شد، وقتی این مقدّسان ناچار به ترک کلیسا در آن مقطع می‌شوند، باقی ماندگان در آن کلیسا از مسیر کلام خدا منحرف شده و آهسته آهسته آموزه‌های منحرف و ضد کتاب مقدّسی را در کلیسا وارد می‌نمایند، با گذر زمان به سمت حکومت جبّار روم گرایش می‌کنند و خوی جابرانه‌ای بر خود می‌گیرند.

این کلیسا آغازگر و اشاعه دهندهٔ رجاست و ویرانیهای بزرگ و بنیادی در کلیسا شد تا به جایی که وقتی پس از سالها شاگردان پولس رسول به آن جا بازگشتند، دیگر چیزی از کلیسای حقیقی خداوند در آن نیافتند، لذا کلیسای دوّمی را در روم بنا نمودند. آن کلیسای اوّلِ رومی بعدها پایه‌گذار واتیکان شد که جنایات بزرگی در طول تاریخ ورزید و انحرافات هولناکی را در نزد جوامع مسیحی ایجاد نمود. از این روی خداوند عیسی مسیح به این کلیسا که نسبت به او خیانت نموده، فاحشه خطاب می‌کند.

حال خداوند عیسی مسیح می‌گوید که پادشاهان جهان با او زنا کرده‌اند. یعنی چه؟ یعنی کشورهایی که مدّعی مسیحیّت بودند، به عوض این که امین به کلام خداوند باشند، با این کلیسای فاحشه که در ابتدا زوجهٔ مسیح بوده و به خاطر فاحشه‌گری از کلام خدا، جدا شده بود پیوند و معاهده برقرار کردند. این کشورهای پادشاهی به ظاهر مسیحی با واتیکان بیعت کرده و زیر آموزه‌های اعتقادی و نفوذ و قدرت او قرار گرفتند و پایه‌های مذهبی کشور خود را بر بنیاد ضدیّت با کلام خدا ریختند. منظور از پادشاهان، قطعاً سایر ممالک پادشاهی مانند کشورهای اسلامی و غیره نمی‌تواند باشد زیرا آنان اساساً در ضدیّت آشکار با مسیحیّت هستند و هیچ اتّحاد اعتقادی با واتیکان ندارند. با توجّه به این کلام خداوند عیسی مسیح که پیش‌تر فرموده بود: «... هر که زن مطلقّه‌ای را نکاح کند، زنا کند.» حکم این کشورهای به ظاهر مسیحی زناکاری با آن فاحشه است.

آنان حسب کلام خداوند نه تنها حکومتهایشان بلکه مردمشان در عهد با خدا و کلام مقدّسش زناکارند: «پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین» تمام این کشورها و ساکنان آنها که در این پادشاهیها هستند، زیر هدایت و پوشش اعتقادی آنان هستند و زناکار نسبت به کلام خدا محسوب می‌شوند. می‌دانید که زناکاران وارد ملکوت خدا نخواهند شد، مگر این که از آن اعتقادهایی که وحش بر آن حکومتها دارد بگریزند.

آنان می‌بایست برای خداوند مقدّس می‌ماندند زیرا نام خداوند عیسی مسیح را بر خود گرفتند، امّا با یک فاحشه پیوند خوردند. خدا به مردم دنیا کاری ندارد، آنها زنان امّتها می‌باشند؛ آنان از تخم کاشته شدهٔ ابلیس می‌باشند، امّا هر که نام مسیح را بر خود دارد، اقرار به زوجیّت مسیح دارد و کلیسای خداوند عیسی مسیح محسوب می‌شود، رفتن به سوی هر اعتقادی به غیر از کلام خداوند، برای اینان زناکاری محسوب می‌شود.

آیا فقط کشورهای پادشاهی جهان در زناکاری هستند؟ خیر، هر کشوری که دین رسمی خود را مسیحی اعلام نموده، و سران و مسؤولین آنها خود را مسیحی می‌دانند، اگر کوچک‌ترین عدولی از کلام خداوند داشته باشند مانند فاحشه و کشورهای پادشاهی مسیحی، نیز زناکار محسوب می‌شوند. هر آموزه‌ای به شباهت آنان را اگر در میان خود داشته باشند زناکاری نسبت به خداوند است. آنان نیز از عاملان غضب خدا در آخرالزمان هستند.

کتاب مکاشفه از این کشورهای به ظاهر مسیحی دیگر با عنوان"تجّار جهان"یاد می‌کند، زیرا این کشورهای دیگرِ به ظاهر مسیحی در اتّحادی کثیف با فاحشه و سایر کشورهای مسیحی و پادشاهی وارد یک اتّحاد بر ضد خداوند و مکان مقدّس گردیده‌اند: «[۳]زیرا که از خَمر غضب آلود زنای او همهٔ امّتها نوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجّار جهان از کثرت عیّاشی او دولتمند گردیده‌اند» (مکاشفه ۱۸ : ۳). تنها یک تفاوت بین آنها با پادشاهان جهان باعث شده که خداوند عیسی مسیح بیشتر به پادشاهان جهان اشاره نموده است.

این پادشاهان رهبران دائمی کشورهایی هستند که پادشاه و رهبرانشان توسّط نمایندگانِ پاپ در واتیکان مسح می‌شوند. برای مشروعیّت دادن به حکومت خود با دعا و تأییدات واتیکان منتصب می‌گردند. اینان به جای هر انتصابی در نام خداوند عیسی مسیح، زیر بیرق واتیکان، تمام اقتدار پادشاهی خود را زیر مسح و تأیید یک فاحشه قرار داده‌اند.

خداوند در باب نوزدهم از کتاب مکاشفه، عاقبت این کشورهای به ظاهر مسیحی را نشان می‌دهد: «[۱۷]و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند، ندا کرده، می‌گوید، بیایید و به جهت ضیافتِ عظیمِ خدا فراهم شوید.[۱۸]تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپهسالاران و گوشت جبّاران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشتِ همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.[۱۹]و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند.[۲۰]و وحش گرفتار شد و نبیِ کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند.[۲۱]و باقیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون می‌آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند» (مکاشفه ۱۹ : ۱۷ - ۲۱).

وای این خیلی وحشتناک است. این اتّفاق پیش از لحظات پایانی خواهد افتاد، این اتّفاق در سه سال و نیم پایانی از آخرین هفتهٔ دانیال در آخرالزمان خواهد افتاد. تمام پادشاهان و کشورهای به ظاهر مسیحی با وحش و نبی کاذبی که پس از نابودی واتیکان قد علم خواهند نمود برخواهند خواست و بر ضد خداوند عیسی مسیح متّحد شده، قیام خواهند کرد، امّا همهٔ آنان در انتها نابود و خواهند سوخت.

واتیکان پیش از این زمان در ساعتی نابود خواهد شد. احتمالاً می‌بایست عامل نابودی واتیکان و اجرای عدالت خداوند برای او، اسرائیلِ آن زمان باشد، زیرا کلیسای عروس در آن وقت به آسمان ربوده شده و مسیحیان واقعی دیگر که خداوند از آنها با عنوان

باکره‌های نادان یاد نموده، یعنی مسیحیانی که در هیچ فرقه‌ای قرار ندارند به بیابان برده شده‌اند، لذا فقط قوم از پیش برگزیدهٔ خدا، اسرائیل در زمین با قدرت خواهد بود که پس از رو شدن خبائث آن مکروه ویرانی ابتدا او را خواهد زد و سپس هم پیمانان او را.

مکاشفه از وقایعِ آن روزها با جزئیات زیادی یاد می‌کند. امّا هدفِ این کتاب پرداختن به مکاشفه نیست و این مقدار را برای درک بهتر حقیقت، مجبور به نگارش شدم.

وقتی به اتّحاد و هم سویی پس از جنگ جهانی دوّم در بین کشورهای اروپایی و دیگر کشورهای به ظاهر مسیحی که در دنیا شکل گرفته نگاه کنید، می‌بینید که نادانسته به سمت رجاسات بزرگ کشیده شدند. به این دوران خوب نگاه کنید، دائماً اتّحادهایی می‌بینید که آنها را با سایر کشورهای جهان متمایز می‌کند. زمانهای آخر حسب نبوّت کتاب مقدّس با تشکیل مجدّد اسرائیل شروع شد و اتّحادهای اروپایی نیز نشانگر روزهای ابتدایی زمانهای آخر است. هر چه قدر به جلوتر می‌رویم این اتّحادها بیشتر و بیشتر ضدیّت خود را با مسیحیّت و ارادهٔ خدا نشان خواهد داد.

مثلاً در مقطعی کشورهای به ظاهر مسیحی در اروپا با ایجاد یک اتّحاد مرزی و مالی با نام حوزهٔ شنگن آغازگر یک اتّحاد شدند که بعدها مشترکاً رجاساتی را به جوامع مسیحی تحت کنترل خود وارد نمودند. اگر این اتّحاد برای مجزّا کردن ایمان و قومیّت مسیحی از سایر باورهای مذهبی می‌بود می‌توانست نیکو باشد زیرا خدا نیز بر گرد قوم برگزیدهٔ خویش اسرائیل با سایر اقوام دیگر خطی متمایز کشیده بود.

امّا در بین کشورهای به ظاهر مسیحی چه شد؟ با بروز فشارهای وحشتناکی که ملل غیر مسیحی به نوایمانان مسیحی وارد آوردند و بسیاری مجبور به فرار و ترک سرزمینشان شدن، با درهای بستهٔ همین دولتهای به ظاهر مسیحی مواجه شدند! و سالها آواره و سرگردان در انتظار پذیرفته شدن از سوی یک کشور مدّعی مسیحیّت در شرایطی بسیار وخیم و بلاتکلیفی به سر می‌برند. آنانی هم که با هزار خطر و مشکلات فراوان خود

را به خاک یکی از این کشورها می‌رسانند، وقتی خود را به عنوان یک مسیحی معرّفی می‌کنند با بدترین رفتارها مواجه می‌شوند و سالها در شرایط بد در انتظار پذیرفته شدن می‌مانند. از سوی دیگر بسیاری از افراد شرور و دروغگو پس از رسیدن به کشورهای مسیحی وقتی به دروغ خود را مشتاق به مسیحیّت نشان می‌دهند آن چنان در نهادهای کلیسایی و دولتها با آغوشی باز پذیرفته می‌شوند که تصوّرش رقّت انگیز است.

این رفتار کشورهای به ظاهر مسیحیِ جهان در ضدیّت کامل با کلام خداوند و آموزه‌های کتاب مقدّسی می‌باشد. قصد ندارم از دریچهٔ قوانین سازمان ملل و حقوق بشری که یک مشت فریبکاری جهانی بیش نیست به این رفتارها بپردازم، زیرا در ایمان و اعتقاد مسیحی و اطاعت به کلام خداوند هر رفتاری در پیشگاه خداوند سنجیده و عقوبت داده خواهد شد. در چنین رفتارهایی ضدیّت با مسیح بیشتر جلوه‌گر است تا محبّت مسیح‌گونه! به عنوان خادم مسیح می‌گویم، برای هر کشور و کلیسایی که خود را منتسب به مسیح می‌داند، احکام خداوند عیسی مسیح و کلام خدا، ارجح‌تر از تمام قوانین سازمان ملل است، زیرا در روز داوری خدا، تمام عاملان آن حسب کلام خدا محاکمه خواهند شد، نه قوانین سازمان ملل یا قوانین حکومتی خود.

به ده‌ها آیه و نشانه و کلام خود خداوند می‌توان تمام رفتارهای وقیحانهٔ این کشورهای به ظاهر مسیحی را در پیش تخت داوری خدا محکوم نمود. آن قدر با رفتارهای ضد مسیحی، نوایمانان مسیحی را کوبیده‌اند که بسیاری که هنوز ایمانشان کاملاً شکل نگرفته بود، برگشته و با مردم دنیا قاطی شدند، خون تمام این لغزش خورندگان در روز داوری با یک یک کسانی است که مسؤولیّتی در دستگاه‌های مرتبط دولتی و نهادهای کلیسایی دارند. خداوند به این مدّعیان دروغین هشدار می‌دهد که: «[1]... لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود.[2]او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از این که یکی از این کودکان را لغزش دهد» (لوقا ۱۷ : ۱ - ۲).

در هیچ کجای دنیا مسیحیان حقیقی به اندازهٔ کشور ایران در جفا و آزار قرار نداشتند. آیا هیچ اندیشیده‌اید که با وجود این همه مدّعیان مسیحیّت که صدای ادّعای آنان گوش فلک را کر نموده، و هر کدام ادّعایی مانند: اوّلین کشور مسیحی بودن! قلب مسیحیّت جهان بودن! فلان و فلان جایگاه را در مسیحیّت جهان داشتن! را دارند، چرا خدا همهٔ این مدّعیان را کنار زده و تخت خود را در ایران بنا نموده است؟! به کتاب ارمیا باب ۴۹ نگاه کنید: «[۳۸]و خداوند می‌گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آن جا نابود خواهم ساخت» (ارمیا ۴۹ : ۳۸). منظور از این کرسی تخت رحمت خدا می‌باشد، تخت خدا همیشه با تابوت عهد همراه بوده، در تابوت عهد دو لوح ده فرمان و عصای موسی و نان منّ قرار دارد، آیا می‌دانید یعنی چه؟

تخت رحمت و تابوت عهد همیشه بر دوش لاویان که خدّام خداوند بودند حمل می‌شده، این کلام یعنی رحمت خدا از بین تمام ملل مدّعی مسیحیّت، به مسیحیان ایرانی می‌رسد. در بین تمام ملل مدّعی مسیحیّت که در کلام خدا انحراف ایجاد نمودند، تابوت عهد، یعنی کلام حقیقی خدا؛ و عصای موسی یعنی قوّت خداوند؛ و منّ آسمانی یعنی برکت خداوند در دست مسیحیان ایرانی قرار خواهد گرفت. یعنی هیچ مدّعی در دنیا شایستگی به دست گرفتن کلام خدا و ابراز نظر در خصوص آن را ندارد، زیرا خداوند معرفت و شایستگی آن را به مسیحیان ایران که سعی در احیای کلام خدا دارند، عطا نمود.

همان طوری که در عهد عتیق خدا قوم اسرائیل را از میان اقوام دنیا برگزید تا تخت رحمت و تابوت عهد را در میان آنان قرار دهد. خدّام حقیقی مسیح در این زمانها از ایران برخواهند خواست. متأسّفانه تمام کشورهای به ظاهر مسیحی شعور و معرفت درک این امر را نداشتند که نباید خود را زیر یوغ یک فاحشه قرار دهند و از آن تأیید بطلبند. با این حال، نه تنها ایستادگی نکردند، بلکه با میل و طمعِ دریافت آوازه و قدرت، خود را به آن پیوند زدند.

چنین شد که حتّی آنان که شاید با سادگی و نیّت نیک، قدم در این راه گذاشتند، در عمل از مسیر خدمت مسح شده‌ای که از جانب خداوند مقرّر شده بود، خارج گشتند. زیرا آن که توشهٔ خود را در بند خمیرمایهٔ دنیا قرار دهد، چگونه می‌تواند حامل کلام خالص و فطیر خدا باشد؟ از این جهت، خدمت حقیقی دیگر به هر مدّعی سپرده نخواهد شد، بلکه تنها به آنانی خواهد رسید که دست دوستی به سوی این نظامها دراز نکرده‌اند و از خوان سفرهٔ آنان نخورده باشند. و در این میان، ایران از جمله سرزمینهایی است که از این آلودگی برکنار مانده و برای چنین خدمتی مهیّا گردیده است.

شرارت دولتهای به ظاهر مسیحی به همین جا ختم نمی‌گردد. آنان وقاحت و رجاسات را از حدِ تحمّل نیز فراتر برده‌اند. زمانی که خدّام حقیقی مسیح، در اثر فشار حکومتهای مخالف مسیحیّت، مجبور به ترک کشور خود می‌شوند، به درِ بسته همین کشورهای به ظاهر برادر مسیحی برخورد می‌کنند و در عوض شاهد عملکردی بسیار حیرت انگیز از آنان هستیم! هر تروریست و جانی، هر ضد خدا، هر بی‌خدا، هر دزد و کلاهبردار، هر فاحشه و هر هتاک به کتاب مقدّس، به راحتی وارد این کشورها می‌شوند و از حمایت و اقامت بهرهمند می‌گردند. در حالی که سالها است خادمان مسیح و مسیحیان تحت جفا، در کشورهایی مانند ترکیه و غیره، اجازهٔ ورود به خاک این مدّعیان مسیحیّت را ندارند و در آوارگی و مشقّت به سر می‌برند.

تمام این کشورهایی که به دروغ خود را مسیحی می‌نامند، به پناهگاه اشرار تبدیل شده‌اند و به آنان، تحت عنوان احترام به عقاید، اجازه هر فسق و فجوری می‌دهند؛ تا آن جا که حتّی به راحتی مناسک کفرآمیز خود را در خیابانهای همین کشورها اجرا می‌کنند. امّا همین دولتها، با عدم شناخت مسیحیان حقیقی که به آنان پناه آورده‌اند، ایشان را تحقیر، تمسخر و طرد می‌کنند. چنین کشورهایی، با این ادّعای مسیحی بودن، در روز داوری حکمی جز همراهی با شریران نخواهند داشت.

شاهد بودم دو زن که یکی از آنان خادم مسیح، اندیشمند و نویسنده‌ای با آثار شناخته شده بود، و دیگری زنی شوهردار که بعداً به فاحشگی روی آورده بود، هم زمان به یکی از این کشورهای به ظاهر مسیحی پناه بردند. آن زن فاسد، بدون هیچ پرسش و مدرکی مبنی بر خطر جانی و ...، و تنها با ادّعایی دروغین از مسیحیّت پذیرفته و شرایط زندگی در یکی از مرفّه‌ترین کشورهای اروپایی برایش مهیّا گردید.

امّا آن زن خادم مسیح، در کمپ عمومی، شبانه مورد حمله‌ای وحشیانه و دور از انسانیّت از سوی پلیس قرار گرفت؛ به او دستبند زدند و او را حبس کردند تا برای اخراج آماده شود. پس از آن نیز حتّی سرپناهی به او ندادند و او را بیرون کردند تا در خیابان بماند. هر بار که به کشور دیگری پناه بُرد، همان وقایع تلخ به شکلی دیگر برایش تکرار شد.

این زن مسیحی نقل می‌کرد که حتّی زمانی که با عدّه‌ای دیگر، که برخی از آنان هنوز مسیحی نشده بودند، به کلیسایی رفته بود، متوجّه شد که پناهندگان بی‌ایمان که به طمعِ دریافت تابعیت وارد آن کلیسا شده‌اند با زبان و رفتاری زشت، مسیحیان آن کلیسا را تمسخر می‌کردند و می‌خندیدند و آن مسیحیان چون زبان اینها را نمی‌فهمیدند نمی دانستند که چه موجودات شروری را وارد کلیسا کرده‌اند و به آنها پناه می‌دهند. این رفتارها چنان آزار دهنده بود که این زن مسیحی با دل شکسته آن مکان را ترک کرد، زیرا به هیچ وجه حضور مسیح را در آن جا احساس نمی‌کرد. با این حال، همان افراد شرور بعداً مورد پذیرش قرار گرفتند و حتّی کلیساها در صدد بودند امکانات از جمله آپارتمانهای خود را در اختیار آنان قرار دهند. این جا است که خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «[۲۶]لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هر آینه به خلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند» (متّی ۱۲ : ۲۶)؟

امّا وقتی نوبت به این زن جفا دیدهٔ مسیحی رسید، به او گفته شد:"اگر دوباره دستگیر شدی، به کشور دیگری فرار کن!"

آیا این یک کشور مسیحی است؟ خیر. این سرزمینی است که نام مسیح را بر خود گرفته ، امّا از شناخت مسیحان بی‌بهره است. و از این گونه وقایع، در کشورهای به ظاهر مسیحی، کم نیست.

به هیچ وجه برای این کشورهای به ظاهر مسیحی، ایمان مسیحی ارزشی ندارد، در قدم اوّل فقط به دنبال جذب پول و سرمایه هستند. مسؤولین رده بالای کشورهای اسلامی مانند ایران، با دزدی و اختلاسهای نجومی که از ملّت خود می‌کنند به راحتی در هر کشور به ظاهر مسیحی اقامت می‌گیرند. مسؤولین و فرزندانشان که در کشور خود بدترین جفاها را به مسیحیان و مردمشان روا می‌دارند، و شدیداً به اعتقادات مسیحی توهین می‌کنند، ایمانداران مسیحی را سلاخی می‌کنند، کتاب مقدّسها را به آتش می‌کشند، یکسره به کشورهای مسیحی و یهودی مرگ و لعنت می‌فرستند؛ امّا به راحتی در هر کشور به ظاهر مسیحی، فقط به خاطر داشتن سرمایه‌های هنگفتِ حاصل از دزدی و اختلاس و چپاول پذیرفته شده، اقامت دائم دریافت کرده و مورد حمایت قرار می‌گیرند.

این کشورها بدون توجّه به کلام خداوند از نگاه داشتنِ محبّت برادرانه، فقط به جهت جذب منافع مالی هر مشرک و مخالف اعتقادات مسیحی را میان خود با آغوش باز می‌پذیرند. آیا اکنون می‌توانید درک کنید که چرا کتاب مقدّس به این کشورهای به ظاهر مسیحی می‌گوید"تجّار جهان"؟

این رفتارها رجاساتی است که با نام مسیح انجام می‌گردد. در سرزمینشان تبلیغ مژدهٔ خوش انجیل که سفارش اکید خداوند عیسی مسیح می‌باشد را منع کرده و با مبشّرانشان برخورد می‌کنند، دقیقاً از همان روحی اطاعت می‌کنند که در کشورهای اسلامی و غیره بر ضد مسیحیّت دارد کار می‌کند! و در عوض به بهانهٔ آزادی سخن و اندیشه و ترس از این که مبادا به اسلام هراسی متّهم شوند، و یا سرمایهٔ وارد شده به کشورشان را از دست بدهند، به آنان اجازه ایجاد مراکز مذهبیِ کفرآمیز و تبلیغ می‌دهند. خداوند می‌فرماید: «[۱۳]... گناه را با محفل مقدّس نمی‌توانم تحمّل نمایم» (اشعیا ۱ : ۱۳). امّا

همین کشورها که مدّعی محفل و اعتقاد مقدّس هستند کریه‌ترین رجاسات را با نا مسیح به جوامع خود تزریق می‌کنند!

وای که چه رجاساتی را با ادّعای مسیحیّت: مانند گناه و شرک و پرستش خدایان دروغین و رسوم امّتها و هزاران رجاسات دیگر را فقط به خاطر منافع مالی در سرزمینهایی که خودشان با شهادت دهانشان مسیحی می‌خوانند راه داده‌اند. اووف بر اینان، که همهٔ منظورشان کسب ثروت و درآمد از طریق بی‌ایمانی است.

اگر حتّی یک معلّم مسح شده در سرزمینشان وجود می‌داشت باید به گوششان می‌رساند که حسب آموزه‌های کتاب مقدّس، مجرمند، امّا در جایی که تخت رحمت خدا نباشد، کلام مقدّس او نیز هرگز نخواهد بود. خداوند حسب شهادت دهان هر کس، حتّی اگر به دروغ چیزی گفته باشد بر او حکم می‌کند، مانند آن چه سرباز شاؤل به دروغ دربارهٔ کشتن شاؤل به داوود گفت. داوود با وجودی که می‌دانست او دروغ می‌گوید امّا حسب شهادت دهانش بر او حکم داد و دستور داد تا او را هلاک کنند.

«[۱۳]و داوود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: تو از کجا هستی؟ او گفت: من پسر مرد غریب عمالیقی هستم.[۱۴]داوود وی را گفت: چگونه نترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟[۱۵]آنگاه داوود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: نزدیک آمده، او را بکش. پس او را زد که مرد.[۱۶]و داوود او راگفت: خونت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت بر تو شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم» (دوّم سموئیل ۱ : ۱۳ - ۱۶).

چه بگویم! آیا در آن سرزمین معلّم کتاب مقدّسی نیست؟ قطعاً نیست! اگر می‌بود در زمانهای آخر کرسی خدا در ایران قرار نمی‌گرفت چون خدّام حقیقی در ایران می‌باشند؟ یا این که ابلیس بر گوشهایشان مهر زده تا کلام خدا را نفهمند؟ در هر صورت این فرصتی

برای کشورهای به ظاهر مسیحی بود تا از وجود خدّام مسیح برکت بگیرند، امّا آنان ثروت و لعنت را خیلی بیشتر پسند نمودند.

تمام این کشورها، از کشورهای پادشاهی گرفته تا آنانی که نظام حکومتیِ دیگری دارند و خود را مسیحی می‌دانند، دنیا را با سرعت به سمت فساد و غضب خداوند در زمان آخر می‌برند. انتهای روز ششم از خلقت می‌توانست مانند سایر روزهای خداوند در نیکویی به روزی دیگر پیوند بخورد مانند سایر روزهای خلقت که پایان و آغاز هر روز در ارامی به یک دیگر پیوند خوردند. امّا همین کشورها و دولتهای به ظاهر مسیحی با التقاط و زناکاری با آن فاحشهٔ بزرگ، خود را تحت فرمان شیطان قرار دادند و عملاً در سمت ضد مسیح ایستادند.

آیا می‌دانید روزگارِ این کشورها در انتها بسیار بدتر از کشورهای اسلامی و بی‌دین می‌باشد؟ همان گونه که یک مرد از کنار فاحشه‌گری زنان دیگر به سادگی عبور می‌کند و نادیده می‌گیرد، ولی از زنای زن خود به هیچ وجه نخواهد گذشت و او را به شدیدترین شکلی مجازات می‌کند؛ خداوند نیز در زمان آخر بدترین عقوبتها را بر تمام این کشورهایی که حسب شهادت دهانشان خود را مسیحی اعلام نموده‌اند، خواهد رسانید؛ این را کتاب مکاشفه می‌گوید.

امّا این رجاسات فقط از دولتها نیست، بلکه تمام کلیساهایشان در این رجاسات با آنها شریکند. فقط برای افزودن به آمار اعضایشان هر کسی را که به جهت بردن منفعت وارد کلیسایشان می‌شود می‌پذیرند! هر گونه گناهکار و رجاساتی را با آغوش باز می‌پذیرند به غیر آن کسی که در ایمان و اعتقاد به کلام حقیقی خدا است! بدون آن که اطمینان حاصل کنند آیا آنها چیزی از ایمان مسیحی می‌دانند یا نه آنان را تعمید می‌دهند! بدون اطمینان از این که ایمان حقیقی دارند یا نه برایشان گواهی نامه صادر می‌کنند! شاهد تمسخر کردن آنها از مراسمات کلیسایی هستند امّا باز با آغوش باز آنان را می‌پذیرند! از اموال کلیسا برایشان هدایا می‌فرستند! و در عوض همین سودجویان در انتها وقتی به

مقصودشان رسیدند و امتیازاتشان را تحت حمایت کلیسا گرفتند، ۹۹ ٪ آنان کلیسا را ترک نموده و به ذات اصلی خود برگشت می‌کنند! اینان رجاساتی هستند که در کشورهای مدّعی مسیحی وارد شده‌اند و کلیساها نیز در حضور آنان نقشی اساسی داشته‌اند. می‌توانید درک کنید که چرا خدا کرسی خود را در هیچ یک از این کشورها قرار نداده؟

با ادّعای محبّتی که مسیح به آن سفارش نموده، کلاً در توهّم اشتباه آغوششان را برای غیر مسیحیان باز کرده و چون جاهلان به کلام خدا رفتار نموده و نان فرزندان را گرفته و جلوی سگان می‌ریزند، چیزی که مسیح آنان را از این کار منع نموده است. فقط کافی است این کلام مسیح را به یاد بیاورید: «[۲۶]... که، نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست» (متّی ۱۵ : ۲۶).

وقتی یک فردی که از ابتدا سعی دارد در ایمان مسیحی زندگی کند به سمتشان می‌رود، او را دفع می‌کنند. وقتی دست یاری به سویشان دراز می‌کند، او را پس می‌زنند. اصلاً او و مشکلاتش را نمی‌بینند! در عوض از هیچ کمکی به یک فرد مثلاً مسلمان که در بنیاد با مسیحیّت مخالف و مشکل دارد دریغ نمی‌کنند! از فراهم نمودن مکان تا خورد و خوراک و هر مایحتاج دیگر کوتاهی نمی‌کنند! وقتی از آنان توضیح می‌خواهید، در کمال جهالت می‌گویند مسیح گفته دشمنانتان را دوست بدارید و به آنها محبّت کنید. عجب! چه طور این کلیساها از آموزه‌های مسیح، رفتار و وظیفه‌ای که باید در قبال برادران داشته باشند را نیاموخته‌اند! چه طور نیاموختند تا فرزندانِ محتاج وجود دارند نباید نانشان را جلوی بیگانگان بیاندازند! محبّت برادرانه را ترک نموده و به حمایت شریران می‌پردازند. مهربانی به دشمنان زمانی است که اهل خانه و همسایه‌ات را به غایت محبّت کرده باشی.

کتاب مقّدس می‌گوید ابلیس بر ضد خود منقسم نمی‌شود، حال این کلیساها که بی‌تفاوت به یک ایماندر مسیحی می‌باشند، در عوض هیچ حمایتی را از شریران دریغ نمی‌کنند. این کلیساها بر ضد چه کسی منقسم شده‌اند؟ مسیح یا شیطان؟ تمام این کلیساها بر ضد مسیح و کلام خدا رفتار می‌کنند. امّا بدتر از همهٔ اینها، چون تخت رحمت

و تابوت عهد خدا را در میان خود ندارند، حسب حکمتهای کاذب و شیطانی دنیا، هر گونه انحراف و تعالیم کاذب مهلکی را در کلیساها وارد نموده‌اند.

امروزه اگر از یک ایماندار بسیار نوپا در کشوری مثل ایران که تازه با مسیحیّت آشنا شده بپرسید، حسب کتاب مقدّس به شما نشان می‌دهد که تنها نجات دهنده، تنها فرد زنده که به عنوان کاهن خدای تعالی قدرت بر آمرزش گناهان دارد، تنها رهایی دهنده که شریران از او فرمان می‌برند، تنها شفا دهنده و ...، خداوند ما عیسی مسیح است. امّا در کشورهای به ظاهر مسیحی که پر از ادّعا می‌باشند، در آموزه‌هایشان برای خداوند ما، شرکای بسیاری ساختند و کسان دیگری را معرّفی می‌کنند. در وقاحت و کفرگویی تمام منجیان دیگری مانند: مریم مقدّس، فلان شخص قدّیس ...، میکائیلِ فرشته، و ... را صدا می‌زنند. همهٔ این انحرافات با کلیسای اوّل رومی و واتیکان شروع شد و به تولّد فرقه‌های دیگر در اروپا گسترش یافت. و همهٔ مابقی همین رجاسات را برداشتند. برای این قبیل اعمال است که به او فاحشه، مکروه ویرانی و خراب کننده گفته شده؛ و متأسّفانه تمام کشورهای به ظاهر مسیحی با او در آموزه‌هایش زناکاری و آمیزش نموده‌اند و جهان را به سمت تعفّن و نابودی می‌برند.

امروزه بدترین رجاسات را در کشورهای به ظاهر مسیحی و کلیساهای آنان می‌بینید تا در نزد مسلمانان یا هر اعتقاد دیگری. ادیان دروغین و مذاهب باطل هر چه قدر در خطا باشند امّا در باور خود به اخلاقیّات تا حدودی باور دارند و اندکی از کتاب مقدّس سرمشق گرفته‌اند، امّا کلیساها و کشورهای به ظاهر مسیحی کلاً آن را رد نموده‌اند!

حال چرا مردم زمان آخر مانند مردم سدوم هلاک خواهند شد. به غیر از عهدی که خدا در زمان طوفان نوح بست و گفت دیگر دنیا را با آب نخواهم زد، جوامع به ظاهر مسیحی در زمان آخر بسیار به شباهت مردم سدوم رفتار خواهند نمود و آن گونه هلاک خواهند شد.

یکی از دلایل غضب بر مردم سدوم این بوده که آنان از روند طبیعی نکاح و ازدواج دوری نموده و شدیداً به سمت همجنسگرایی رفته بودند. به باب ۱۹ کتاب پیدایش نگاه کنید؛ وقتی که دو فرشتهٔ مأمورِ خداوند برای هلاکت سدوم به خانهٔ لوط رفتند، مردم شهر در جلوی خانهٔ او ازدهام نموده و خواستار آن دو فرشته شدند تا به آنها تجاوز نمایند: «[۴]و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانهٔ وی را احاطه کردند[۵]و به لوط ندا در داده، گفتند: آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم[۶].آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در را از عقب خود ببست[۷]و گفت: ای برادران من، زنهار بدی مکنید.[۸]اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته‌اند. ایشان را الآن نزد شما بیرون آورم و آن چه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لیکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایهٔ سقف من آمده‌اند» (پیدایش ۱۹: ۴ - ۸).

این عادتِ پسندیدهٔ سدوم شده بود. آن قوم به سمت همجنسگرایی رفته بودند، این در میانشان پذیرفته شده بود. امروز دنیا به چنین نقطه‌ای رسیده، مردم عادت طبیعی را ترک می‌کنند و با وقاحت تمام به سمت همجنسگرایی می‌روند. امّا وقیحانه‌تر این که کشورهایی از این عمل حمایت می‌کنند و آن را قانونی و آزاد اعلام کرده‌اند که خود را مسیحی می‌دانند و بی‌شرمانه‌تر از آن کلیساهای آنان می‌باشند که مجری این عمل شنیع شده‌اند. به عوض برداشتن کتاب مقدّس و اشاره به نهی شدن از این عمل در کتاب مقدّس، به بهانهٔ آزادی و حق انتخاب، آموزه‌های شیطان را ترویج می‌دهند.

خدا انسان را مرد و زن آفرید، از دو جنس مختلف با ویژگی باروری و بارورکننده، و نکاح تنها در بین این دو جنسِ متفاوت در کتاب مقدّس پذیرفته شده است، خدا ارتباط دو جنس موافق را لعنت نموده، امّا مسیحان کاذب، کلیساهای دروغین، و کشورهای به ظاهر مسیحی با آزادی ازدواج بین همجنسگرایان، تنها به بهانهٔ آزادی، کلام خدا را زیر پا گذاشته و به ضدیّت با خدا برخواسته‌اند. کلیساها بی‌شرمانه اقدام به خواندن عقد میان دو

مرد یا دو زن با یک دیگر می‌کنند! بعضیها هم از این فراتر رفته و دقیقاً گناه باغ عدن را به نمایش می‌گذارند و با یک حیوان عقد نکاح می‌بندند! اووف! شرم بر شما باد! همهٔ این رجاسات در کشورهای به ظاهر مسیحی اتّفاق می‌افتد!

در کشورهای به اصطلاح قانونمند مسیحی، چه قدر خفت‌بار و کریه است برای چنین دولتهایی که یک عقدنامهٔ صادر شده از کلیسا که نشان دهندهٔ یک پیوند در نام خداوند عیسی مسیح است را نمی‌پذیرند و ملاک اعتبار آنان عقدنامه رسمی یک کشور کافر می‌باشد که در زیر نام خدایان دروغین بسته شده است! چه باید گفت؟ آیا آن کشور مسیحی است یا ضد مسیح که خداوند عیسی مسیح در آن اعتبار ندارد؟!

وقتی برای نکاح بین دو نفر قوانین آن چنان سختی وضع می‌کنند که عملاً نمی‌توانند به عنوان زن و شوهر در کنار یک دیگر بمانند، امّا به عنوان معشوقه، پارتنر، دوست دختر و یا فاحشه آزاد هستند با هم زندگی کنند! آیا یک جامعهٔ مسیحی را گسترش می‌دهند یا قلمرو و سلطنت شیطان را؟ آیا در رفتارهای اجتماعی آنان، ملاک آموزه‌های خداوند ما عیسی مسیح مشهود است یا اعمال ضد مسیح؟ در این فضای آلوده و سیاه و پر از گناه، مسیحیان نیز کلاً از زندگی شایستهٔ مسیحی دور شده‌اند و هر گونه رجاساتی در زندگیشان راه پیدا نموده.

ایمانداران مسیحی به جای مشارکت با روح‌القدس و راه رفتن با خداوند، همنشین سگها و با آنها می‌خوابند و راه می‌روند؛ حتّی وقیحانه‌تر سگها را به عنوان فرزند خود خطاب می‌کنند. وقتی این نادانان خود را در حد والدین و همدمی سگ پست و حقیر می‌کنند، خداوند می‌بایست آنان را با چه دیدی ببیند؟ این یک رجاست و پست نمودن جایگاه انسانی است. روح‌القدس در خانه‌ای که صاحبانشان همدم حیوانات هستند حاضر نخواهد بود.

در این زمانهای آخر جهالت آن چنان کلیساها را در بر گرفته که دیگر منکر دینداری و شریعت خدا در مسیحیّت می‌شوند و یکسره در حال کوبیدن آن هستند در صورتی که خداوند عیسی مسیح، شریعت خدا در عهد عتیق را تأیید نموده و در موعظهٔ بالای کوه به آن شریعت، در عهد جدید نیز احکامی را افزوده است.

خداوند قومش را از رفتن به سوی رسوم امّتها منع نموده، حال همین ایمانداران به ظاهر مسیحی در انواع اعیاد و جشنهایی که مربوط به رسوم امّتها می‌باشد و حتّی برخی از آنها نیز بسیار شرک آمیزند با جدیّت حضور دارند. خود را مسیحی می‌دانند و در عید نوروز، گسترانیدن سفره هفت سین، چهارشنبه سوری، کریسمس، بابا نوئل، آراستن درخت کریسمس، جشن والنتاین و هالووین، پیمان عقد در زیر نام خدایان دروغین به غیر از نام خداوند عیسی مسیح، ازدواج با غیر مسیحیان، خوردن از نزوراتِ بتها. و ده‌ها رسم و مناسباتی که کوچک‌ترین ربطی به ایمان مسیحی ندارند، نجس می‌سازند.

به رسم مردم دنیا با ناشایست‌ترین پوششها ظاهر می‌شوند، زنان با شمایل مردانه ظاهر می‌شوند و مردان خود را به زیورآلات زنانه مزیّن می‌کنند! که خدا همهٔ این اعمال را واضحاً منع نموده بود. دهانشان پر از نجاساتی است که خدا از آنها برحذر داشته، ازدواج و طلاق برایشان یکی از امورات عادی زندگی شده و حال آن که خداوند نکاح با زن مطلّقه که شوهرش در قید حیات است را منع نموده. گوشت خوک و حیوانات دیگری که حسب کلام شریعت خدا نجس اعلام شده و از خوردنش منع نموده، خوراک لذیذ روزانه‌شان شده. اگر بخواهم به یکایک رجاساتی که دامن ایمانداران مسیحی را گرفته اشاره کنیم، حقیقتاً می‌بایست تمام زشتیها و گناهانی که می‌توان تصوّرش را کرد، ذکر گردد.

آن چنان در زندگی مسیحیان انحراف از کلام خدا و رجاسات ایجاد شده که دنیای مسیحیّت در عصر حاضر با سرعتی عجیب به سمت سیاهی مطلق می‌رود. فقط کافی است به زندگی مدّعیان ایمان مسیحی دنیا نگاه کنید که آیا شایستهٔ انجیل خداوند است؟!

کلام آخر:

آن چه امروزه مشهود است، تمام کشورهای به ظاهر مسیحی، عملاً در کنار ضد مسیح ایستاده و به تجارت مشغولند، کلیساها هم با کنار گذاشتن کلام خدا و پیروی از آموزه‌های شیطان و حکمتهای دنیا در این تجارت مشغول ثروت اندوزی می‌باشند، مسیحیان نیز در گردابی که دولتها و کلیساهای فریبکار برایشان ایجاد نموده‌اند دچار سرگیجه و بالا آوردن رجاسات در دنیا شده‌اند. اگر هنوز بقا دارند فقط به خاطر اندک مسیحیان حقیقی است که در دنیا مانع از غضب خدا گردیده‌اند. امّا روزی صبر خدا به انتها خواهد رسید و کلیسای خود را جدا خواهد نمود و آنگاه مانند زمان نوح و سدوم تمام دنیا را خواهد زد.

اگر می‌خواستیم به تمام رجاساتی که دنیای مسیحیّت را در برگرفته بپردازیم آن قدر زیاد و وحشتناک است که به نگارش نمی‌آید، در این کتاب کوتاه فقط مختصری از رجاسات و انحرافاتی که بسیار برجسته می‌باشند و باعث نابودی دنیا خواهند گردید را جهت اطّلاعِ کلیسای خداوند آورده‌ایم؛ فقط اندکی بود از بی‌شمار.

شاید بسیاری بگویند این لحن سخن بسیار تند و خارج از محبّت مسیح گونه است! امّا وقتی به کسانی که عاملین اصلیِ نابودی دنیا در پایان روز ششم خواهند بود توجّه کنید، با ابراز تأسّف و شرمساری باید گفت که همین مدّعیان دروغین مسیحیّت هستند که در انتها غضب و غیرت خداوند را بر می‌انگیزانند. لذا عجب نیست که زبان حق در ملامت آنان فرو بماند.

در پایان، مجدّداً نظرتان را به کلام خدا که به زبان اشعیای نبی در خصوص پایان دنیا در روز ششم گفته شده جلب می‌نمایم؛ و دعا می‌کنم هر جانی که متعلّق به خداوند است از این حقایق درسِ عبرت گرفته و خود را سریعاً از میان این رجاسات پیش از محاسبه شدن با آنان خارج سازد.

«[1]اینک خداوند زمین را خالی و ویران می‌کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می‌سازد.[2]و مَثَل قوم، مَثَل کاهن و مَثَل بنده، مَثَل آقایش و مَثَل کنیز، مَثَل خاتونش و مَثَل مشتری، مَثَل فروشنده و مَثَل قرض دهنده، مَثَل قرض گیرنده و مَثَل سودخوار، مَثَل سود دهنده خواهد بود.[3]و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است.[4]زمین ماتم می‌کند و پژمرده می‌شود. ربع مسکون کاهیده و پژمرده می‌گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می‌شوند.[5]زمین زیر ساکنانش ملوّث می‌شود زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته‌اند.[6]بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته‌اند. لهذا ساکنان زمین سوخته شده‌اند و مردمان، بسیار کم باقی مانده‌اند» (اشعیا ۲۴ : ۱ - ۶).

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح‌القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لـوك رایـان